

گره‌گور اسرائیل-فلسطین

عبدالله اوجالان

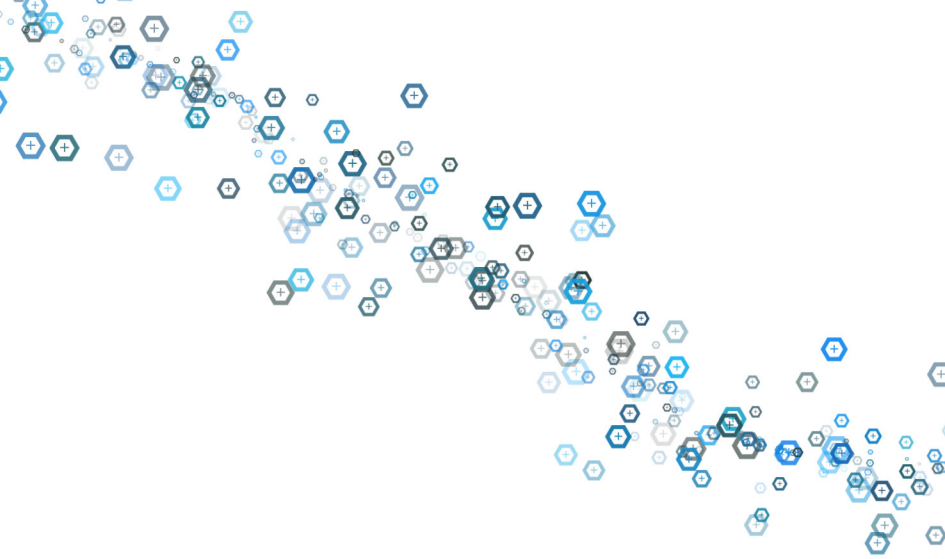


(برگرفته از مانیفست تمدن دموکراتیک)

گره‌گور اسرائیل-فلسطین

عبدالله اوچالان

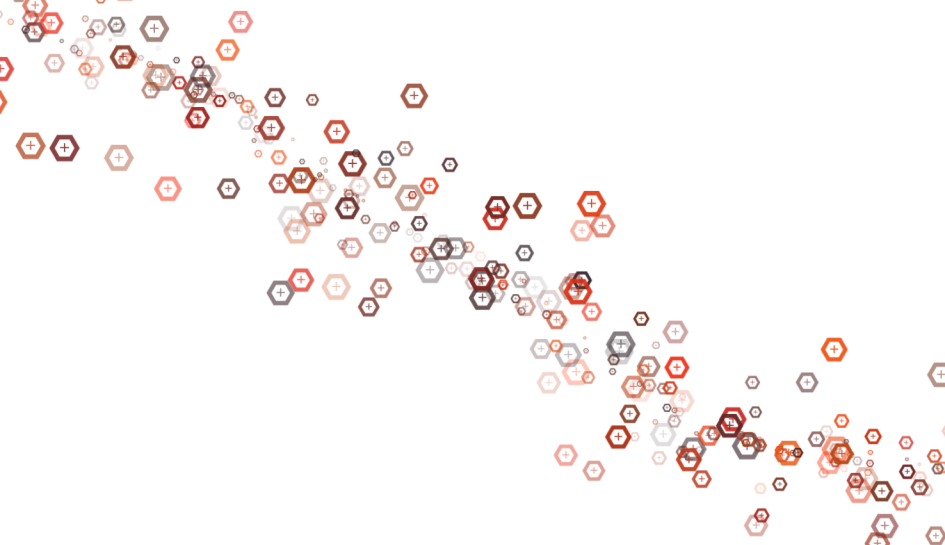
(برگرفته از مانیفست تمدن دموکراتیک)



نام کتابچه: گره کور اسرائیل-فلسطین
نویسنده: عبدالله اوجالان
گردآوری و طراحی: مرکز انتشارات پژاک
چاپخانه: شهید جگرخوین
سال چاپ: پاییز ۱۴۰۲
نوبت چاپ: اول
تیراژ: ۱۰۰۰

دشمنی اعراب و یهودیان، ریشه در اعماق تاریخ دارد. اینکه هاجر و پسرش اسماعیل، به نوعی همانند دو شخص نامقبول، به محلی فرستاده شده‌اند که مکه در آن قرار دارد، مربوط به چالش‌های میان قبایل یهودی و عرب در آن دوران است. از آن دوران بدین‌سو، همیشه منافع یهودیان با منافع شیوخ و تجار عرب در تضاد بوده و تا درگیری‌های «اعراب-اسرائیل» و «فلسطین-اسرائیل» امروزیین پیش آمده است. موجودیت این تضاد تاریخی که قدمتی حدوداً سه‌هزار و پانصد ساله دارد، امروزه کاملاً به درگیری و برخورد میان تمدن‌ها دگردیسی یافته است.

رهبرآپو، مانیفست تمدن دموکراتیک (کتاب دوم)



فهرست

- ۱ ● پیشگفتار
- ۳ ● به یاد قربانیان نسل‌کشی یهودیان
- ۴ ● سرگذشت قبیله‌ی عبرانی
- ۴ ● ۱- یهودیان و تمدن
- ۱۰ ● ۲- ایدئولوژی یهودی
- ۱۳ ● ۳- ملی‌گرایی یهودی
- ۲۰ ● ایدئولوژی یهودی، کاپیتالیسم و مدرنیته
- ۴۳ ● رامحل محتمل مسئله‌ی یهود
- ۴۷ ● درباب تاسیس حماس گُردی
- ۵۰ ● طرح-ساخت اسرائیل و دولت-ملت‌های عرب



پیشگفتار

این کتابچه شامل تحلیلات ژرف رهبر آپو در مورد مسئله‌ی یهود و معضل اسرائیل-فلسطین می‌باشد که از بخش‌های گوناگون کتاب «مانیفست تمدن دموکراتیک» گردآوری شده‌است، تا خواننده بتواند زوایای پنهان جنگ اسرائیل-فلسطین را در بستره‌ای تاریخی درک نماید. در خاورمیانه مسئله‌ی اسرائیل-فلسطین، مسئله‌ی کورد و اشغالگران، مسئله‌ی عراق، افغانستان، ایران، آذربایجان و ارمنستان همه‌گی از مشکلی عمیق و مشترک به نام «دولت-ملت» ناشی می‌شود، و اقتدارگران جهانی و منطقه‌ای با رواج انواع ملی‌گرایی و دین‌گرایی خاورمیانه را به میدان جنگ تبدیل کرده‌اند. در این صد سال اخیر با تاسیس هر دولت-ملتی رودخانه‌ای از خون به پا شد، اکنون نیز حافظان سیستم هژمونیک جهانی و دولتمردان منطقه‌ای هنوز بر طبل توخالی چنین سیاستی می‌کوبند. در این هزارتوی بحران‌ها و جنگ و خونریزی، رهبر آپو سیستمی نوین را به مثابه‌ی آلترناتیو سیستم کنونی به خلق‌ها اهدا کرده است و به جای سیستم هیولایی دولت-ملت، سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک را ارائه داده است، سیستمی که به جای رویارویی و نبرد ملت‌ها و انسان‌ها در مقابل هم، به هم زیستی ملت‌ها و مذاهب و اعتقادات گوناگون در کنار هم تحت نام «ملت دموکراتیک» اعتقاد دارد و جهت برساخت آن به مبارزات دموکراتیک می‌پردازد. در این کتابچه علاوه بر تحلیل مسائل، راه‌حل محتمل نیز گنجانده شده است. در مقابل یورش‌های ضد انسانی اقتدارگرایان جهانی و منطقه‌ای، مبارزات مردم خاورمیانه با پیشاهنگی جنبش آپوئی و خلق کورد، جهت برساخت دموکراسی و حیات آزاد روزبه‌روز گسترش می‌یابد و به طور حتم مبارزات آزادیخواهانه پیروز خواهند شد. این کتابچه در زمانه‌ای منتشر می‌شود که رهبر آپو در زندان امرالی تحت سخت‌ترین انزوای تاریخ به سر می‌برد و در مقابل جنبش آزادی، خلق کورد و آزادیخواهان جهان کارزار «آزادی برای رهبر آپو، چاره‌یابی سیاسی برای مسئله کورد» را با مبارزات خویش در همه‌ی سطوح اجتماعی آغاز کرده‌اند، چرا که آزادی فیزیکی رهبر آپو، هم‌زمان آزادی کوردستان است، و آزادی کوردستان منجر به ایجاد خاورمیانه‌ی دموکراتیک می‌شود و در این راه «آزادی پیروز خواهد شد».



به یاد قربانیان نسل‌کشی یهودیان

سرگذشت قبیله‌ی عبرانی

ممکن است نگارش چنین بخشی از سوی من در دفاعیات، تعجب‌آور باشد؛ اما بر این باورم که امری کاملاً بجا و لازم است. رابطه‌ای که میان خروج از میهن، دستگیری‌ام و نسل‌کشی یهودیان از طریق دین مدرن کاپیتالیسم یعنی ملی‌گرایی وجود دارد، نشان می‌دهد که این سرگذشت از چنان اهمیتی برخوردار است که باید در این دفاعیات بدان پرداخته شود. همچنین عدم در پی گرفتن رویکردهای متقاعدکننده‌ای از سوی روشنفکران، به‌ویژه عدم خوداتقادی صادقانه‌ای از جانب ایدئولوگ‌های یهودی درباره‌ی این موضوع - اگر انجام داده باشند نیز ندیده و نخوانده‌ام - توضیح آن را همچون یک بخش بسیار مهم از دفاعیاتم، ضروری می‌گرداند. امیدوارم بتوانم توضیحات توأم با جزئیات موضوع را در ارزیابی‌ها و مباحثی تحت نام «بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک» و «مسئله‌ی گرد و رهیافت ملت دموکراتیک» که به‌منزله‌ی چهارمین و پنجمین کتاب دفاعیاتم آماده کرده‌ام، ذکر نمایم.

۱- یهودیان و تمدن

هر روشنفکری که به تاریخ تمدن می‌پردازد، فوراً متوجه می‌شود که بدون التفات به نقش یهودیان، نخواهد توانست ارزیابی توانمندان‌های را ارائه دهد. چون در دفاعیات قبلی به لطف معلومات محدودم گاه و بیگاه مواردی را در حد پیش‌نویسی درباره‌ی مسئله نوشتم، ناگزیر از بسنده کردن به چکیده‌ای بسیار کوتاه هستم.

تمامی علائم نشان می‌دهند شخصی که با عنوان ابراهیم از آن یاد می‌شود (معلومات مربوط به هویت حضرت ابراهیم که به‌عنوان پدر ادیان ابراهیمی پذیرفته می‌شود، همانند حضرت عیسی و موسی با تارهای اسطوره‌ای پوشیده شده است. جهت وضوح‌یابی دورنمای واقعیت، نیاز به تحقیقات جامعه‌شناختی گسترده وجود دارد) با یکی از حکمرانان اورفای امروزی که در حکم والی ایالتی نمرودهای بابل بود، دچار اختلافی پارادیگماتیک گردیده یا اگر پای دلایل دیگری در میان بوده نیز این‌گونه بازتاب داده شده است. در روایت اسطوره‌ای دنباله‌داری، ابراهیم جهت آنکه نشان دهد تندیس‌های

بت‌گونه‌ی موجود در پانتئون نمی‌توانند خدا باشند آن‌ها را می‌شکند؛ سپس وی را جهت انداختن در آتش، از فراز قلعه‌ی اورفا توسط منجیق بر روی توده‌ای هیزم شعله‌ور می‌اندازند اما آتش خاموش می‌گردد و دریاچه‌ای پدید می‌آید که امروزه بالکلی‌گول نامیده می‌شود.

به احتمال بسیار، مسیر اورفا-قدس، موقعیت منطقه‌ی حائل بین دو نیروی شکوهمند آن دوران یعنی دو نیروی شکوهمند تمدن خاندان جدید مصر و خاندان حمورابی بابل مربوط به سومریان می‌باشد. تجارت، برای اولین بار در طول تاریخ به صورت بخش اقتصادی رو به رشدی درآمد است. تجارت بین دو تمدن، شاید هم نقشی بالاتر از سیاست را بازی می‌کند. رفت و آمد تاجران شتاب گرفته است. دوران باشکوه تجارت آشوریان نیز مصادف با همین مرحله است. همچنین مسیر اورفا-قدس-شام-حلب از همان اعصار اولیه (ظهور نئولیتیک و اولین دوران‌های شهرسازی) یک مسیر مهم کوچ، تجارت، استیلا و اشغال و مهم‌تر از هرچیز مسیر مهم داد و ستد دینی است. امری تصادفی نیست که این مسیر، مکان ظهور و اولین مکان‌های کوچ حضرت ابراهیم می‌باشد. می‌دانیم که از اولین مسیرهای ظهور مسیحیت و اسلام نیز می‌باشد. ابراهیم (تخمین زده می‌شود که این نام و عنوان از طرف مصریان اطلاق گردیده. مصریان، آنانی را که از جانب صحرای سینا وارد مصر می‌شدند، به سبب گرد و غبار سر و رویشان عابیرو می‌نامیدند. به احتمال بسیار متحول شده و اسامی عبرانی و ابراهیم از آن مشتق شده است) ابتدا می‌خواهد در حوالی قدس که فلسطین-اسرائیل امروزی است، اقامت نماید. حاکمان محلی به آسانی اجازه‌ی آن را نمی‌دهند. می‌گویند که ملک بسیار کوچکی خریده و در همان جا فوت کرده است. علاقه‌مندان می‌توانند داستانی را که با روایات سارا، هاجر، اسماعیل، اسحاق و یعقوب آغاز شده و با حضرت موسی، عیسی، محمد و صدها حلقه‌ی پیامبری بین‌شان ادامه می‌یابد، در کتب مقدس (عهد عتیق، عهد جدید و قرآن) مطالعه نمایند. کتب تاریخی که با مضمون هزاران داستان و رمان‌های جانبی نوشته شده‌اند نیز، می‌توانند آموزنده باشند. هدف من این است که با اشاره به چند دوره‌ی بسیار کلی، آن را بشناسانم.

الف- دوران اول، داستان ابراهیم در اورفا تا خروج از آن احتمالا دوران بین

۱۷۰۰ تا ۱۶۰۰ قبل از میلاد. ابراهیم رئیس قبیله و تاجر است.

ب- دوران اسارت در مصر (۱۶۰۰ الی ۱۳۰۰ ق.م)

ج- خروج از مصر به رهبری حضرت موسی (۱۳۰۰ الی ۱۲۵۰ ق.م)

د- سکنی گزیدن در ارض موعود؛ دوران حضرت یوشع پیامبر و فرمانده (از ۱۲۵۰ تا ۱۲۰۰ ق.م)

ه- دوران رهبران و حاکمان؛ دوران رهبران لائیک و دینی (کاهن) که هنوز شاه و پیامبر نشده و تا اولین پادشاه یعنی شائول پیش می‌رود (۱۲۰۰ الی ۱۰۰۰ ق.م)

و- دوران شاهان یهودا و اسرائیل؛ دورانی که با شائول، داوود، سلیمان آغاز شده و با حزقیل (اشغال‌گری آشوریان) پایان می‌یابد (۱۰۰۰ تا ۷۰۰ قبل از میلاد)

ز- دوران اشغال، استیلا، تسلط، مقاومت و دیاسپورا؛ دوران اشغال‌گری و حاکمیت آشوریان، بابلیان، اسکندر و رومی‌ها (از ۷۰۰ ق.م تا ۷۰۰ ب.م) در این دوره، پادشاهی یهودا و اسرائیل سرنگون می‌شود. دو گروه مشخص پدید می‌آیند؛ گروه مقاومت‌طلب و گروه مزدور. مزدوران به‌صورت دو گروه اساسی آشکار می‌گردند: یکی جانب‌دار یونان و دیگری طرفدار پارس. بعد از اورفا و مصر، سومین تبعیدشان، تبعید چهل ساله‌ی مشهوری است به بابل (۵۳۵ الی ۴۹۵ ق.م) که در دوران نبوکد نصر پادشاه بابل صورت گرفته. احکامی که در کتاب مقدس آمده‌اند و آشکار است که از آیین زرتشتی تأثیر پذیرفته‌اند، در همین دوران به آن انتقال یافته‌اند. در میان یهودیان، شیفتگی عظیمی نسبت به پارس‌ها شکل گرفته، زیرا پارس‌ها به چهل سال تبعیدشان پایان داده‌اند. اولین نسخه‌های نوشتاری تورات نیز در همین دوره یعنی از ۷۰۰ ق.م به بعد گردآوری شده‌اند. یعنی حدود ششصد سال (۱۳۰۰ الی ۷۰۰ ق.م) هیچ نسخه‌ی نوشتاری‌ای از کتاب مقدس در دست نبوده است. بنابراین بخش‌های مربوطه در سه کتاب مقدس، بر روایاتی شفاهی با ششصد سال فاصله‌ی زمانی متکی هستند. «ایلیاد» و «تئوگونیا»ی هومر و هسیودوس نیز در همان دوران، صورت نوشتاری روایات مشابه‌اند. رومیان دو بار معبد سلیمان را در ۷۰ ق.م و ۷۰ ب.م ویران نمودند و این امر منجر به شکل‌گیری مقاومت‌های بزرگی شد. مسیحیت، سنت مقاومت محروم‌ترین قشر است. طبقات فرادست

نیز دست به مقاومت‌های پُر آوازه‌ای زده‌اند؛ مثلاً مقاومت مکیون . پس از ساله‌های ۷۰ ب.م دیاسپورا یعنی پراکندگی قبیله یا قوم در خارج از میهن، شدت می‌یابد. همانند موردی که در میان فرهنگ آشوری، ارمنی و یونانی روی داد، پراکندگی در دو حوزه‌ی امپراطوری روم و ایران شدت می‌یابد. این دوره‌ی طولانی، در عین حال دوره‌ی نویسندگان نیز نامیده می‌شود. یعنی تورات به‌طور مستمر گردآوری و تفسیر می‌گردد. پیامبرانی نیز ظهور می‌کنند. اما نویسندگی موقعیت مهم‌تری می‌یابد. پیداست که بالابودن سطح روشنفکری در فرهنگ یهودی، بر یک سنت تاریخی بسیار مهم متکی است. یک پیشه‌ی مهم دیگر باید کارهای مربوط به پول و تجارت بوده باشد. چون امکان‌گذاران راحت بر روی زمین‌های زراعی را نیافته‌اند، با تمامی توان خویش بر روی تجارت و ابزار مؤثر آن یعنی پول تعمق نموده‌اند؛ این امر از نزدیک با موقعیت‌شان در ارتباط است. به همین دلیل می‌توان گفت که برجای آشوریان نشسته و دیگر انحصار پول و تجارت را در خاورمیانه به چنگ آورده‌اند. این مقام و موقعیت آن‌ها را در شهرهای قرون وسطی و مهد کاپیتالیسم یعنی لندن و آمستردام به وضعیت بسیار مؤثر و سودآور ترقی داده است؛ در عین حال نشان می‌دهد که ظاهر گشتن آنان در کسوت سرمایه‌داران بزرگ، بر یک سنت تاریخی طولانی‌مدت متکی می‌باشد. حدس زده می‌شود که شمار اندکی از آن‌ها در اطراف قدس اقامت گزیده و اکثرشان به‌شکل دیاسپورا پراکنده شده‌اند. در فرجام داستان پراکندگی این قوم، دو سنت فرهنگی مهم به‌منزله‌ی دیاسپورای شرق و غرب، پدید می‌آیند.

ح- با توجه به اینکه همراه با دیاسپورا از حالت قبیله‌گی بیرون آمده و در درون گروه‌های فرهنگی متعددی که از سطح قبیله گذار نموده‌اند جای گرفته‌اند، دیگر اطلاق عنوان «قوم» بر یهودیان مناسب‌تر خواهد بود. می‌بینیم که خاصه در مناطق عربستان، ایران، کردستان، مصر و هلن جای گرفته و به صورت گروه‌های یهودی متکی بر فرهنگ منطقه درآمده‌اند. خلقی دو فرهنگی می‌گردند: فرهنگ اصیل عبرانی و فرهنگ جوامعی که در آن سکنی گزیده‌اند. این موقعیت، تأثیر بسیار مهم و مثبتی بر روی استعداد روشنفکری آنان بر جای نهاد، زیرا با تمامی قدیمی‌ترین فرهنگ‌های

تاریخی، ارتباط برقرار نموده‌اند.

به همراه ظهور اسلام، یک دوره‌ی تراژیک دیگر [برایشان] آغاز می‌گردد. اعراب با توسل به اسلام، به تمدنی تجاری گذار می‌نمایند. اما انحصار تجارت و پول عموماً و از جمله در بسیاری از مناطق عربستان، اکثراً در دست تاجران و صرافان یهودی بوده است. از همین‌رو، این حدیث نسبت‌داده‌شده به حضرت محمد که می‌گوید: «یهودیان نبایستی در عربستان بمانند»، اگرچه محل شک باشد اما با معنا به نظر می‌رسد. دشمنی اعراب و یهودیان، ریشه در اعماق تاریخ دارد. اینکه هاجر و پسرش اسماعیل، به نوعی همانند دو شخص نامقبول، به محلی فرستاده شده‌اند که مکه در آن قرار دارد، مربوط به چالش‌های میان قبایل یهودی و عرب در آن دوران است. از آن دوران بدین‌سو، همیشه منافع یهودیان با منافع شیوخ و تاجران عرب در تضاد بوده و تا درگیری‌های «اعراب-اسرائیل» و «فلسطین-اسرائیل» امروزین پیش آمده است. موجودیت این تضاد تاریخی که قدمتی حدوداً سه‌هزار و پانصد ساله دارد، امروزه کاملاً به درگیری و برخورد میان تمدن‌ها دگرپذیری یافته است. پیدایش رقابتی شدید میان انحصارگران تجاری منطقه، امری عادی است. به همین سبب اهمیت‌بخشی به امر تجارت در اسلام و رابطه‌ی خدیجه و حضرت محمد قابل فهم‌تر می‌باشد. نتیجتاً یهودیان یا خویش را به آسیمیلاسیون و اسپرد و به‌صورت مزدورانی مفید درمی‌آوردند (مهتدی - دونه یا مرتد) و در منطقه می‌مانند، یا به مناطق نوین تبعید می‌شدند. هر دو وضعیت نیز پیش آمده است. بخش مهم کوچ‌هایی را که از دوران امپراطوری روم به‌سوی اروپا آغاز شده بود، افزایش داده و از آنجا گسسته‌اند؛ آن‌هایی که مانده‌اند نیز به‌شکل مهتدی و نیمه‌اسیر، خراج‌گزار گردیده و به زندگی ادامه داده‌اند. در تمدن اسلام قرون وسطی، به‌ویژه در مناطق ایران و اندلس (اسپانیا) نقش تاریخی خویش (یعنی کاتبی، تجارت و صراف‌فی) را پیشرفت داده و پُر نام و آوازه گردیده‌اند. امکان کار و فعالیت با بسیاری از نیروهای سیاسی را به‌دست آورده‌اند. اطلاق صفت خلق روشنفکر و تاجر- صراف [بر یهودیان]، قطعیت یافته است. به همین سبب در تمام مناطقی که در آن‌ها سکنی گزیده‌اند، آماج خشم فراوان روشنفکران و تاجران دیگر جوامع قرار گرفته‌اند. پیداست که خصومت با یهودیان که در طول تاریخ ادامه داشته، دارای دلایل

بسیار مهم مادی، فرهنگی و تاریخی بوده است.

ط- به این دلایل در سرآغاز قرن جدید، در برابر یهودیان موجی از نفرت، تهدیدات و تبعیدها تسریع می‌یابد. زیرا کاپیتالیسم، تمدنی است که از رحم مادری «انحصار تجارت و پول» پای به عرصه‌ی وجود نهاده بود. هر کسی که از این وضعیت بهره‌مند یا ضررمند گردد، روشنفکران، تاجران و صرافان یهودی را مسبب نشان می‌داد. یهودیان با تناقضی خطرناک رودررو بودند. انحصارگران تاجر و صراف دیگر ملتها که منافعشان در گرو توسعه‌ی کاپیتالیستی بود، عناصر یهودی را همچون مانعی در پیشا روی خویش می‌دیدند. زارعان و پیشه‌وران قدیمی مللی که منافعشان با توسعه‌ی انحصارهای کاپیتالیستی در تضاد بود نیز، به راحتی می‌توانستند یهودیان را به صورت خطری مرموز و پنهانی درآورند. روشنفکران نیز به اقتضای وابستگی‌شان به سیستم و مطابق با منافعشان، یهودیت را به‌عنوان جعبه‌ی پاندورای تمامی شرارتها نشان می‌دادند. تحت تأثیر این عوامل، همانند آنچه در طول تاریخ روی داده، قرون پانزدهم و شانزدهم برای یهودیان به سرآغاز مرحله‌ی تمدنی نوینی مبدل گردیده که باز هم تبعیدها و پوگرومها (قتل عام یهودیان) در آن شدیدتر شده‌اند.

جنبه‌ی غریب مسئله این است که همان‌گونه که نیروهای روشنفکری و تجاری- صراف‌ی یهودیان به مهم‌ترین عامل در برساخت این تمدن جدید مبدل گشتند، بیشتر از همگان نیز به غضب آن گرفتار آمدند. مورد تناقض‌آمیز همین است. در سال ۱۹۴۲ تنها مسلمانان از اسپانیا اخراج نگشتند؛ بلکه یهودیان نیز به‌صورت توده‌ای بیرون رانده شدند؛ هرچه باشد عیسی را مصلوب ساخته‌اند! بهانه آماده و اثرگذار بود؛ اما دلیل اصلی همان‌گونه بود که ذکرش رفت. در لهستان و دوران حکومت تزاری روس نیز، مراحل مشابهی پیش آمدند. در برابر این اوضاع، انگلستان و هلند در رأس کشورهای می‌آیند که [یهودیان] به تازگی در آن‌ها جمع می‌شدند. تمامی تاجران، صرافان و روشنفکران قوی یهودی موج‌به‌موج به این کشورها سرازیر گشتند. بخشی از آنها به امپراطوری عثمانی که در حال جنگ با موناشرشی‌های اروپایی بود کوچ نمودند؛ اینان به‌ویژه با هدف ایفای نقشی اثرگذار در زمینه‌ی انحصار صراف‌ی و بازرگانی سلطان نه‌تنها مورد پذیرش واقع می‌گردیدند، حتی

فراخوانده می‌شدند. اندک اندک مهاجرت به قاره‌ی آمریکا را نیز آغاز کردند. هر روز بیشتر از پیش موقعیت خویش را در انحصارات روشنفکری، تجاری و صرافی شهرهای تازه‌رشدیافته‌ی آلمانی استحکام می‌بخشیدند. به‌گونه‌ای بنیادین در این کشور اسکان گزیده‌اند و دورگه‌شدن [یهودی-آلمانی] رخ نمایانده است.

اگرچه برخی روشنفکران، کاپیتالیسم را به یهودی‌گرایی ربط می‌دهند اما این ایده‌ای اغراق‌آمیز است. [بر ظهور کاپیتالیسم] تأثیرگذار بوده‌اند. البته که شرایط جوامع یکجانشین تعیین‌کننده است؛ اما قابل انکار هم نیست که اقلیت‌ها نیز نقشی تسریع‌کننده دارند. تأثیر بانکداران، تاجران و فیلسوفان یهودی مقیم هلند و انگلستان هم در زمینه‌ی ایجاد محیط روشنفکری و هم ظهور کاپیتالیسم به‌مثابه‌ی هژمون نظام نوین، بسیار مهم است. اسپینوزا مهم‌ترین چهره‌ای است که عصر جدید را از حیث ذهنیتی آغاز نموده است. از اولین شخصیت‌های یهودی لائیک است (عنوان لائیک‌بودن را بیشتر در مورد اشخاصی به‌کار می‌بریم که از کنیسه‌های یهودی خارج شده یا اخراج گشته‌اند). از اندیشمندان بزرگ حوزه‌ی «آزادی» است. فلسفه‌ی «فهمیدن، آزادی‌ست»، بسیار به وی مدیون است. قرض‌دهی بانکداران و تاجران یهودی به دولت‌های انگلستان و هلند، در زمینه‌ی پیروزی‌شان در جنگ‌ها و نیرومندگردیدن دولت‌هایشان نقش عظیمی ایفا نمود. در جنگ‌های استقلال‌طلبانه‌ی ایالت‌های انگلستان در قاره‌ی آمریکا و به‌ویژه شمال آمریکا، نقش مشابهی را بازی نمودند. نیک می‌دانیم یا بایستی بدانیم که در شکل‌گیری ایالات متحده‌ی امروزین، روشنفکران، تاجران و بانکداران یهودی در رأس نیروهای تأثیرگذار اساسی می‌آیند.

۲- ایدئولوژی یهودی

بایستی در سرآغاز به‌گونه‌ای بسیار واضح بگویم که رهبری ایدئولوژیک در سطح جهان، هنوز هم در دست روشنفکران یهودی است. این رهبری ریشه‌های تاریخی عمیقی دارد.

الف- در شکل‌گیری فرهنگ یهودی، آثار عمیق دو فرهنگ بزرگ تاریخی آغازین، یعنی فرهنگ سومر و مصر وجود دارد. عهد عتیق (تورات)، بازتاب‌یابی

مقولاتی که قبیله‌ی عبرانی از این دو فرهنگ پذیرفته، در زبان و وجدان قبیله است. بازتاب مذکور بسیار آشکار است. از نخستین نسخه‌های این دو فرهنگ است. از روایات مربوط به آدم و حوا گرفته تا آفرینش جهان در هفت روز، از مفهوم خدا گرفته تا اصطلاح پیامبر، بدین گونه است. فراموش نکنیم که طوفان حضرت نوح، یک افسانه‌ی سومری است. افسانه‌های مربوط به ایوب و ادريس پیامبر نیز هکذا! برای اولین بار، در دوران فرعونى به‌نام اخناتون، خواسته شده تا مفهوم دین تک‌خدایی به‌مثابه‌ی رفرمی بزرگ در مصر آزموده شود. همچنین اورفا قدیمی‌ترین مرکز اصلی فرهنگ نئولیتیک می‌باشد. بنابراین، قطعاً تأثیر دگرسان‌شده‌ی ایدئولوژی نئولیتیک، یک منشأ مهم دیگر است و اهمال‌ناپذیر. دو گروه بزرگ زبان و فرهنگ، پشتیبان آن هستند: آریایی‌ها و سامی‌ها. در فرهنگ قبیله‌ی عبرانی، نقش این دو منبع اصلی نیز قابل اغماض نیست.

ب- در اولین دوره‌ی تبعید، تأثیرات فرهنگ بابل و زرتشت (ماد-پارس) نیز بسیار بارز است. روایات بسیاری از میان همین فرهنگ‌ها گردآوری شده‌اند.

ج- فرهنگ یونانی- رومی سومین سرچشمه‌ی بزرگ است. خاصه مرحله‌ی یونان- روم در فلسفه‌پردازی دینی تأثیری تعیین‌کننده دارد. یعنی پایه‌های فلسفی‌گردانیدن دین و دینی‌گردانیدن فلسفه‌ی موجود در بطن مسیحیت و اسلام قرون وسطی، بر آموزه‌های ارسطو، افلاطون و به‌عنوان مکتب، بر مکاتب فلسفی عصر هلنیستی و در رأس آن بر مکتب رواقیون، استوار است.

د- آشکار است که مسیحیت و اسلام بیشتر همانند دو مذهب دین موسوی عبرانی‌اند که با نیازهای جوامع یونان- روم و عرب مطابقت داده شده‌اند. پیداست که از یک سرچشمه تغذیه کرده‌اند. تضاد و چالش این دو مذهب با موسویت، ناشی از ویژگی‌های ژرف قبیله‌ای موسویت می‌باشد. موسویت در سرآغاز به‌مثابه‌ی دین اجتماع قبیله‌ی عبرانی و از آغاز قرون وسطی به بعد (همراه با دیاسپورا) به‌منزله‌ی دین ملی قوم یهود شکل گرفته است. به عبارت صحیح‌تر یک تساوی آشکار می‌بینیم: قبیله‌ی عبرانی = دین عبرانی = قوم عبرانی یا یهودی. ایدئولوژی یهودی از سرآغاز دارای مضمونی دینی بوده است و آن نیز کیفیتی کاملاً قبیله‌ای و قومی دارد. اسلام و مسیحیت نیز، مطابق نیازهای فرهنگ مادّی و معنوی اجتماعات قومی نزدیکی که روابط

و اختلافاتی ریشه‌ای با یهودیت دارند، برساخته شده‌اند. بنابراین مسیحیت و اسلام هم از یهودیت بسیار تأثیر پذیرفته‌اند، هم پی‌درپی در ستیز و درگیری با آن به سر برده‌اند.

هـ - ایدئولوژی یهودی، در عین حال ایدئولوژی‌ای است که فرهنگ عمیق مادی آن را شکل‌بندی کرده است. دیدیم که در این فرهنگ مادی، تمدن‌های خویش را چگونه تعریف می‌نمایند. بنابراین ایدئولوژی یهودی، یک ایدئولوژی تمدنی است که در گستره‌ای از روابط تنگاتنگ با کل تمدن‌هایی که پس از سومریان در منطقه‌ی خاورمیانه به وجود آمده‌اند، شکل گرفته است. ارائه‌ی چنین فرمولی می‌تواند آموزنده باشد: جانمایه‌ی ایدئولوژی یهودی، حاوی سنتز تمامی تمدن‌هاست. نیرویش را از همین جوهره می‌گیرد. نقشی که نویسندگان و پیامبران یهودی در طول تاریخ ایفا نموده‌اند، در این امر تعیین‌کننده است. همچنین به همین دلیل است که جوامع به میزانی که با تمدن‌هایشان در رابطه و اختلاف به سر برند، با یهودیت نیز رابطه و اختلاف دارند. یک استنتاج دیگر این است: یهودیت را می‌توان نه تنها به‌عنوان یک دین و قوم، بلکه به‌عنوان تمدنی که سنتزی از تمدن‌هاست (و یا می‌توان به‌عنوان ضمیمه‌ای بر تمدن‌ها) تعریف نمود. اگر به نقش ایدئولوژی یهودی در توانمندسازی ساختارهای روشنفکرانه توجه نماییم، بهتر می‌توانیم درک کنیم که چرا [یهودیان] هنوز هم در سطح جهان نقش پشاهنگ را ایفا می‌نمایند.

و- ایدئولوژی یهودی همزمان با عصر جدید، از هم‌گسیخته شده است. به دو شاخه‌ی اصلی در راستاهایی دینی و لائیک تقسیم شده است. اسپینوزا (۱۶۷۷-۱۶۳۲) در رأس شاخه‌ی لائیک قرار دارد. بعدها بسیاری از فیلسوفان یهودی‌الاصل، به‌طور مستمر شاخه‌ی لائیک را تغذیه نموده‌اند. همچنین این مسئله که لائیسسیم تا چه میزان دینی جدید و تا چه حد لادینی است، موردی بحث‌برانگیز می‌باشد. از همان بدو امر بایستی بگویم که خلق اندیشه‌ی دینی و لادینی را به‌مثابه‌ی یک فعالیت بامعنای اجتماعی و ایدئولوژیک نمی‌بینم. انفکاک‌ی که می‌بایست صورت گیرد، نباید این باشد. همان‌گونه که ارزش روشنگرانه و آموزندگی این امر بسیار محدود است، ویژگی‌های بسیار گمراه‌کننده و منحرف‌سازی را نیز در خود می‌پروراند.

هریک از انواع شناخت اسطوره‌ای، دینی، فلسفی و علمی، دارای یک معادل اجتماعی‌اند. تنها از رهگذر فعالیت جامعه‌شناسانه می‌توان همراه با بنیان‌های اجتماعی و سیاسی، نقش‌ها، روابط و اختلافاتشان را به وضوح و شفافیت رسانید.

۲- یهودی‌گرایی جناح لائیک، تأثیر عظیمی بر ایدئولوژی روشنگری دارد. این ایدئولوژی که می‌توان آن را «علم‌گرایی» نامید، در سطح فلسفی، همسنگ با پوزیتیویسم است. این جریان ایدئولوژیک که مُهرش را بر عصر نوین زده است، تحت نام علم‌گرایی یا پوزیتیویسم، به تدریج به صورت اعتقاد دینی مدرنیت‌های کاپیتالیستی درآمده است. باید با تأکید بگویم که پوزیتیویسم همان دین قدیمی است که جامعه‌ی دیگرگونی دربر نموده؛ یا حالت پشت‌ورو شده‌ی همان جامعه‌ی دینی است. بین نگرش قانون در علم‌گرایی و نگرش قانون در ادیان، نوعی یگانگی ذهنیتی وجود دارد. برخلاف آنچه تصور می‌شود، نه دین بینشی «آخروی» است و نه لائیسیت‌نگرشی «دنیوی» است. انفکاک‌ی ساختگی مطرح است. تمامی ادیان، با دنیوی‌بودن در ارتباط‌اند و به اجتماعی‌بودن وابسته‌اند. نگرش‌هایی که دنیوی نامیده می‌شوند نیز، قبل از هر چیز نه دنیوی بلکه با اجتماعی‌بودن در پیوندند. مفاهیم و اصطلاحات «آخروی‌بودن» و «دنیوی‌بودن» هم بر یک تضاد جدی در زمینه‌ی اجتماعی‌بودن پوشش نهاده‌اند و هم در خدمت تداوم پنهانی درگیری می‌باشند. هرچه ایدئولوژی روشنگری تحت نام علم‌گرایی و پدیده‌گرایی (پوزیتیویسم) نظام‌مند گردید، به صورت ایدئولوژی رسمی دولت-ملت نوین درآمدند. این نیز به معنای تحول سریع به ایدئولوژی ملی‌گرایی است.

۳- ملی‌گرایی یهودی

قشر تاجر و صراف سنتی یهودی در نظام سرمایه‌داری، تحت عنوان طبقه‌ی بورژوا، صفت مدرن قابل رؤیت‌تری را کسب کردند. به‌غایت قابل درک است که بورژوازی به‌مثابه‌ی طبقه‌ی جدید اجتماعی، ایدئولوژی رسمی‌اش را در پوزیتیویسم یافت و نوع بینشی که در زمینه‌ی دولت داشت سبب پیدایش ملی‌گرایی گردید. هم در مقام موجد ملت و هم با ایدئولوژی نوینش، این وضعیت را مستحکم‌تر ساخت. بعد از اینکه تمامی فاکتورهای

تشکیل دهنده‌ی ملت را ملی نمودند، دشوار نبود که از کانال انحصار دولتی به انحصارات اقتصادی حاکم منتقل گردانند. تنها از طریق ملی‌گرایی توانستند انحصاری‌شدنی را که در میان هر ملت اروپا به سرعت توسعه یافت، به تمامی ملت بقبولانند. با چنان تشکلی مواجهیم که به ایدئولوژی تحقق‌یافته در میان سومریان شباهت دارد. ملت به‌عنوان متعالی‌ترین واحد (قدیمی‌ترین خدا یا جلوس‌کرده برجای او) اعلان می‌شود. دولت موجود در درون ملت، حیات مادی را به انحصار خویش درمی‌آورد و به بزرگ‌ترین نیروی جامعه مبدل می‌گردد. هنگامی که هر دو یکی شوند، به‌مثابه‌ی دولت-ملت، به حالت نوین دولتِ خدا-شاه قدیمی درمی‌آید. به‌منظور ترویج آن در جامعه، احتیاج به میتولوژی‌ها وجود دارد و در عصر کاپیتالیسم به فلسفه نیاز می‌باشد؛ همچنین به اشکال مبتذل عوامانه که آن را به تمامی جامعه تعمیم بخشد نیاز هست. ملی‌گرایی، این نیاز را به‌شکلی عالی برآورده می‌سازد. مسیر جوامع اروپایی، به‌منزله‌ی جوامعی ملی، بعد از جستجوی ایدئولوژیک چهارصد ساله‌ی اخیر این‌گونه به بیان رسمی‌اش دست می‌یابد. ملت، ملی‌گرایی را تغذیه می‌کند؛ ملی‌گرایی، ملت را؛ هر دو، دولت را؛ و دولت، انحصار اقتصادی را؛ و این‌گونه است که شکل دنیای جدید قطعیت می‌یابد. البته در متن زمان موقت مربوط به خویش. هنگامی که عصر «انفصال بزرگ ملی» و «ملی‌گرایی آتشین» اینچنین در هر سو توسعه یافت، البته که ایدئولوژی یهودی هم تأثیر بسیاری بر جای می‌نهد و هم تأثیر عمیقی خواهد پذیرفت. وجود رابطه‌ی عینی بین ایدئولوژی یهودی با قوم و قبیله - از سرآغاز بدین‌سو - و بنابراین با قوم‌باوری و قبیله‌گرایی، موردی است که به‌راحتی قابل درک است. از نظر ملی‌گرایی قبیله و قوم؛ یک ویژگی سرشتی و اساسی ایدئولوژی یهودی ملی‌گرایی‌ای است که قدمتی دیرین دارد. ازجمله ایدئولوژی‌هایی است که به راحت‌ترین شکل در مرحله‌ی بورژوایی شدن متحول می‌گردد. مجدداً با یک پارادوکس مواجهیم. هم پدر ایدئولوژی ملی‌گرایی خواهی بود و هم مشتقات جدید آن، تو را رد می‌کنند! این پارادوکس، در حوزه‌ی معنوی - ایدئولوژیک نیز همانند حوزه‌ی مادی پیش آمد. تمامی ملی‌گرایی‌ها آغاز به دندان تیز کردن برای پدرشان نمودند. همه‌ی ملی‌گرایانی که در میان ملت‌های اروپایی بودند، یهودیان را (به‌مثابه‌ی ایدئولوژی، فرهنگ مادی و

ملت-قوم) مقصر و مسئول مسائل و موانع پیش رویشان دانستند. شبیه آنچه در رویکرد مسیحیت و اسلام شاهدیم؛ علی‌رغم اینکه خود ریشه‌ای موسوی دارند، یهودیت را اساسی‌ترین مانع برمی‌شمارند. در اینجا موردی نهفته است که در بنیان تمدن ایفای نقش می‌نماید و صحت تز مرا اثبات می‌گرداند. مورد یادشده این است که دولت به‌منزله‌ی هسته‌ی تمدن، انحصار اقتصادی‌ست. در هر جایی که شکل‌گیری دولت‌های نوینی مطرح باشد، درگیری و جنگ بین انحصارات قدیمی و جدید به امری گریزناپذیر مبدل می‌شود. تا زمانی که یکی نابود و تسلیم نگردد یا به حالت بسیار بی‌ارزش و فاقد اعتباری درنیاید، تداوم جنگ امری ضروری است.

همان‌گونه که سه‌هزار و پانصد سال پیش، مسئله‌ی «ارض موعود» برای قبیله‌ی یهودی مطرح بود، در عصر ملت و ملی‌گرایی اروپایی نیز این نیاز به شدت احساس می‌گردد. یک ملت نوین یهودی، به معنای سرزمین نوینی است. با توجه به اینکه اروپا همیشه با یهودیان مخالف بوده است، جریانی متکی بر «ارض موعود» قدیمی، به امری گریزناپذیر مبدل می‌گردد. ملی‌گرایی بورژوازی یهودی که صهیونیسم نامیده می‌شود، این‌گونه پا به عرصه‌ی وجود می‌نهد: به‌مثابه‌ی یک نمونه‌ی مؤثر عصر ملی‌گرایی‌های سده‌ی نوزدهم.

داستان، از این پس وارد تاریخ می‌شود. به‌گونه‌ای بسیار خلاصه باید گفت که برای حل مسئله‌ی وطن به دو دولت فوق‌العاده نیرومند آن دوران نیاز هست: آلمان و انگلستان. فرانسه، به درجه‌ی سوم تنزل یافته است. ملی‌گرایان یهودی در هر دو جناح بسیار فعالیت می‌کنند. می‌دانیم که دولت‌های انگلستان و هلند را چگونه نیرومند ساختند. سرمایه‌داران یهودی که در آلمان نیز نقش‌ویژه‌ی مشابهی دارند، دست به کار گردیده‌اند. روشنفکران یهودی نیز در ایجاد سرمایه‌ی انتلکتوئلی (ایدئولوژی آلمانی) سهم بسیاری دارند. امپراطور آلمان به لطف این حمایت‌ها، دو بار به قدس مسافرت می‌نماید و علاقمندی‌اش را به جنبش میهن‌نویین نشان می‌دهد. اگر در جنگ جهانی اول پیروزی به دست آید، یهودیت با پشتیبانی آلمان و عثمانی (قوی‌ترین جناح اتحاد و ترقی طرفدار آلمان بوده و با یهودیان و سرمایه‌داران سلانیک ارتباط داشته‌اند) به‌شکلی زود هنگام و با بنیان‌های بسیار قوی‌تری به فلسطین یا

سرزمین کهن باز می‌گردد. در جناح لندن نیز اهمیتی سنتی دارند. تاریخ سیاسی را که موضوعی وسیع است، به کناری بنهیم. هیتلر، به‌طور قطع، یهودیان را مسئول شکست آلمان می‌داند. این را بسیار به‌خوبی می‌بیند: «برتری لندن با ایدئولوژی و ملی‌گرایی یهودی بی‌ارتباط نیست؛ آلمان با خیانت بزرگی مواجه گردیده است؛ یهودیان مسئول و مقصرند!» در میان هر ملتی که مسائل مشابهی دارد (مثلا رویداد دریفوس در فرانسه) یهودستیزی این‌گونه ایجاد می‌شود. می‌توان ثابت نمود که مسئله این‌گونه نیست. اما چرا این ایده‌ها هنوز هم در سطح جهان ادامه می‌یابند؟ به‌طور مثال اخیرا از طرف احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور ایران؛ این امر با نقش ویژه‌ی ایدئولوژی و ملی‌گرایی یهودی در جهان، مرتبط است. هنوز هم ایدئولوژی پیشرو است. همان‌گونه که در انحصارات سرمایه پیشرو می‌باشد. به هیچ وجه نمی‌توان از هیتلرگرایی دفاع نمود. نسل‌کشی، بزرگ‌ترین جرم ضد انسانی است. این‌ها واقعیاتی انسانی و اجتماعی هستند که بحث‌ناپذیرند. موقعیت روشنفکران یهودی را نمی‌توان در مبارزه‌ی اصیل آزادی‌خواهانه، برابری‌طلبانه و دموکراتیک جامعه‌ی انسانی نیز خوار شمرد. در کنار پیامبران‌شان، وضعیت روشنفکران و انقلابیون پرشمار عصر نوینی که از اسپینوزا آغاز گردیده و تا مارکس، فروید، رُزا لوکزامبورگ، آدورنو، تروتسکی، هانا آرنست و اینشتین پیش می‌رود، معلوم است. متوجه می‌شویم که جنبه‌های دموکراتیک و سوسیالیستی در شخصیت روشنفکران یهودی بسیار قوی است. مجددا قضاوت آدورنو را تکرار نخواهم کرد. اما اینان جهت آنکه موقعیت عینی‌ای را که یهودیت هم در حوزه‌ی فرهنگ مادّی و هم معنوی در امر نسل‌کشی داشته، به موقعیتی چاره‌جویانه و به‌لحاظ سیاسی نتیجه‌بخش برسانند، چه هنگام اقدام به انتقاد و خودانتقادی می‌نمایند و وارد عمل خواهند شد؟ تا زمانی که ملی‌گرایی یهودی - به‌مثابه‌ی نیروی ایدئولوژیک - آن‌هم با موقعیت پیشاهنگی‌ای که دارند، به‌گونه‌ای صحیح و اشکافی نگردد، نه می‌توان ارزیابی شایسته‌ای در راستای یادبود نسل‌کشی یهودیان به‌عمل آورد و نه می‌توان از نسل‌کشی‌ها و قتل‌عام‌های نوین جلوگیری کرد. ملی‌گرایی یهودی، ملی‌گرایی یک ملت کوچک نیست؛ ملی‌گرایی جهانی است. پدر تمامی ملی‌گرایی‌ها و گرایش‌های دولت-ملتی است. چه تلخ و

ناگوار؛ زیرا بزرگ‌ترین قربانی آن که در تاریخ کمتر نظیرش یافت می‌شود نیز یهودیان بوده‌اند.

یهودیت، به‌مثابه‌ی یک مسئله، بسیار مورد بحث واقع گشته است. خاصه از طرف خود روشنفکران یهودی پیشتازی همچون مارکس و فروید. اما این سؤال بدون جواب باقی می‌ماند: چگونه به مرحله‌ی نسل‌کشی رسیدیم؟ مادامی که گرامی‌داشت یاد قربانیان نسل‌کشی منوط به این است که نسل‌کشی‌های دیگری صورت نگیرد، این امر چگونه تحقق خواهد یافت؟ تمامی نتایجی را که بر پایه‌ی نمونه‌ی یهودی، در دفاعیاتم بدان رسیدم، می‌توانم این‌گونه فرمول‌بندی نمایم:

قبیله‌ی یهودی، به تمدن سومر و مصر رغبت یافت. کیفر این رغبت و هوس، تبعید بود. به سبب حسادت، قبیله‌ی کوچک لجوج اقدام به بر ساخت ایدئولوژی (دین) قبیله‌گرایی خویش (در سطح پیشاهنگی آن چیزی که تمامی قبایل خواستار انجام آنند) نمود. پادشاهی قدس را بنیانگذاری کرد؛ سپس پادشاهی‌ای که تأسیس کرده بود، فروپاشید. لجاجت و عناد بیشتری به خرج داد و در سطح جهان پراکنش یافت. ابتدا برای قبیله و سپس برای قومش، جایی را جستجو کرد. به آنها جای ندادند و بیرونشان راندند. جهت شکست‌نخوردن، تا حد اتم فرو رفتند و آن را شکافتند، همچنین تا حد فضا فرارفتند. قبیله، این‌بار با توسل به دولت-ملت کوچکش در پی ایفای نقش رهبری تمدن است. شاید هم بتواند تمامی تمدن‌ها و دولت‌های خاورمیانه و حتی جهان را که برایشان قابلیت یافته، نابود نماید. اما آن‌وقت، خود نیز باقی نمی‌ماند. زیرا تمدن کوچک یهودی، جوهره‌ی تمدن جهان است. بدون تمدن جهان، وجود تمدن یهودی امکان‌ناپذیر است و بدون تمدن یهودی، تمدن جهان نمی‌تواند وجود داشته باشد. این بزرگ‌ترین درسی است که باید از نسل‌کشی یهودیان فرا گرفت.

فرزانگان از دیرباز گفته‌اند: «آتش را به آتش نتوان خاموش نمود». نمی‌توان با افروختن آتش تمدنی کوچک (دولت-ملت‌ها، عموماً انحصارها) از آتش تمدن‌رهایی یافت. رهبران تمامی محرومان قوم و قبیله، مظلومان و برده‌گان که در طول تاریخ در برابر نیروهای تمدن جنگیدند، یا کشته شدند یا پیروز گشتند. خاطره‌ی کشته‌شدگان را نمی‌توان فراموش کرد. اما آن‌هایی که

پیروز شدند نیز اولین کارشان این بود که برای خویشتن تمدن ساختند. زیرا از نوع دیگری شناخت نداشتند. حتی رهبران پیروز سوسیالیسم علمی نیز نتوانستند خویش را از تشکیل نمونه‌ی قفس آهنین مدرنیته‌ی کاپیتالیستی برهانند. آنانی که دچار نسل‌کشی شدند، هیچ‌گاه نیاندیشیدند که چنین چیزی بر سرشان بیاید؛ اما پیش آمد.

در این مسئله بیشتر از کسانی که ادعای ژنوسایدستیزی دارند، قربانیان ژنوساید را از صمیم قلب درک می‌کنم. چرا درک می‌کنم، آن‌هم در چنان سطحی که هیچ یهودی‌ای یارای آن ندارد؟ زیرا همان نظام مرا نیز در آن چرخه قرار داده است. البته که باز هم نیروی یهودی بود که چرخ نظام را به گردش وامی‌داشت. آیا اگر جنگ قدرت‌طلبانه و نیروی تمدن‌آفرینی آن ایدئولوژی نمی‌بود، مسیحیت و اگر مسیحیت نمی‌بود، هیتلری پدید می‌آمد؟ همان‌گونه که ملی‌گرایی آلمانی - این پدیدآورنده‌ی هیتلر - ریشه در ایدئولوژی آلمانی و بنابراین در ایدئولوژی روشنگری (پوزیتیویسم و بیولوژیسم) دارد، به همان ترتیب نقش ایدئولوژی یهودی در روشنگری و وابستگی‌اش به ملی‌گرایی یهودی (ریشه‌ی مشترک گرایش روشنگری) رابطه‌ای دیالکتیکی دارد. یعنی همان‌گونه که قبیله و قوم‌گرایی یهودی، ریشه‌های ملی‌گرایی یهودی را تشکیل می‌دهد، قبیله‌گرایی و قوم‌باوری آلمان نیز، ریشه‌ی ملی‌گرایی آلمانی را تشکیل می‌دهد. توسعه‌ی متداخل آن‌ها در آلمان، به سبب انحصارات اقتصادی و سیاسی بین‌شان، راه بر روابطی پیچیده و بغرنج گشوده است. تمامی این رویدادهای تاریخی - اجتماعی، پیوند بین دو ملی‌گرایی را بسیار آشکارا نشان می‌دهد. تا زمانی که از هر دو ملی‌گرایی گذار نماییم، نمی‌توانیم به‌گونه‌ای بامعنا از قربانیان نسل‌کشی یاد کنیم و از انواع جدید نسل‌کشی‌های یابیم.

مقایسه‌ی مشابهی را می‌توان میان «ایدئولوژی و ملی‌گرایی عرب» و «ایدئولوژی و ملی‌گرایی یهودی» انجام داد. نتایجش دیالکتیکی و برجسته خواهند بود. اگر آن نمی‌بود، آیا اسلام و اگر اسلام نمی‌بود، آیا حضرت محمد وجود می‌داشت؟ اگر آن نمی‌بود، آیا بعث و اگر بعث نمی‌بود آیا صدام به‌وجود می‌آمد؟ شاید گفته شود که همان‌گویی می‌کنم. اما گفته‌هایم از صافی تحلیلاتی گذشته‌اند که در مورد تمدن به‌عمل آورده‌ام. ایالات متحده‌ی

آمریکا نیروی جهانی است؛ هژمون است؛ حتی می‌تواند امپراطوری باشد. هم‌اکنون، در خاورمیانه برای اسرائیل می‌جنگد. شاید در آینده با ایران نیز بجنگد. باز هم خطر نسل‌کشی وجود دارد. این بار از جنگ‌افزارهای هسته‌ای نیز استفاده خواهد شد. جلوگیری از جنگ هسته‌ای از طریق جنگ هسته‌ای! کسی نمی‌تواند انکار نماید که این خطر قریب‌الوقوعی است. حال آنکه یک هیروشیما کافی‌ست! تحلیلاتم صحیح‌اند. هنگام تأسیس تمدن، گفتند که تحت حمایت خدایان آسمانی است. به‌هنگام فروپاشی، به اتم پناه می‌برد. مورد تقلبی آن، هزار بار بر مورد واقعی‌اش ترجیح داده می‌شود. از پادشاهانی که عریان بر روی زمین راه می‌روند و خداوندان بی‌نقابش، از آذرخش اتمی آن خدایان سخن می‌گوییم.

ازجمله کسانی هستم که بیشتر از همه می‌خواهند یهودیان به‌مثابه‌ی انسانی‌هایی بسیار آگاه در خاورمیانه جای بگیرند. لویاتانی که به حالت دیوی جهانی درآمده است، نمی‌تواند در جهت دموکراتیزه‌گردانی فرهنگ خاورمیانه و اسرائیل-فلسطینی کنفدرال دموکراتیک، نیرویی چاره‌یاب باشد. این هیولایی که یهودیان آن را نام‌گذاری نمودند، سرچشمه‌ی واقعی نسل‌کشی است. راه‌حل مسئله، تمدن دموکراتیک خاورمیانه است. همان‌گونه که خاورمیانه بدون یهودیان یک ویرانه است، یهودیان نیز بدون خاورمیانه، همیشه نسل‌کشی و تبعید خواهند گشت. تاریخ، به اندازه‌ی کافی مملو از درس‌هاست. روشنفکر یهودی رفته‌رفته بهتر متوجه می‌گردد که مسئله‌اش، مسئله‌ای جهانی است. مکان حل مسئله باید در خاورمیانه جستجو شود. به هیچ وجه فراموش نکنیم که خاورمیانه‌ی دموکراتیک، یک خیال نیست بلکه به اندازه‌ی نان و آب، نیاز روزانه‌ی ماست. یهودیان بایستی بدانند تنها با تشکیل تمدن خاورمیانه‌ی دموکراتیک است که هم می‌توان خاطره‌ی قربانیان نسل‌کشی را گرمی داشت و هم برای همیشه از نسل‌کشی‌های نوین پیشگیری نمود. تمامی خلق‌های خاورمیانه نیز ضمن دانستن اینکه خاورمیانه‌ی دموکراتیک بدون یهودیان امکان‌پذیر نخواهد شد و یک سازش دموکراتیک تاریخی تنها راه‌حل است، می‌بایست با تمامی قوا وظیفه‌ی بر ساختن جامعه‌ی دموکراتیک را در پیش بگیرند.



ایدئولوژی یهودی، کاپیتالیسم و مدرنیته

ایدئولوژی یهودی، کاپیتالیسم و مدرنیته

بدون درک صحیح واقعیت عبرانی‌ها در طی تاریخ و روزگار کنونی، بازگویی کامل سیر پیشرفت جامعه‌ی تاریخی دشوار می‌باشد. اگر عبرانیانی که در تاریخ به‌سر برده و یهودیت نزدیک به روزگار ما تحت عنوان اجتماعی اتنیکی یا ملت ارزیابی گردند، حاوی نواقص بزرگی خواهد بود. این موردی بسیار حائز اهمیت است که به‌عنوان یک منبع اساسی فرهنگی ارزیابی گردد که ریشه در خاورمیانه داشته اما در سطحی طراز اول با تمامی جهان ارتباط دارد و بر آن تأثیرگذار است. منظورم فرهنگ در معنای محدود کلمه نیست؛ بلکه آن را به‌مثابه‌ی مجموع فرهنگ مادی و معنوی تلقی می‌نمایم. در ارتباط با موضوع بایستی از دو اشتباه بزرگ گریزان بود: اولی، نگرشی است که یهودیت را به‌عنوان نیروی فرمانروا و اداره‌کننده‌ی جهان مبالغه کرده و آن را تعالی می‌دهد. تعبیر «ملت برگزیده‌ی خدا» نیز در همین چارچوب می‌باشد. هر اندازه از این نوع مبالغه‌گری‌ها که برای استثمار بسیار مساعد است دوری گزیده شود، درک واقع‌گرایانه‌ی موضوع به همان نسبت تسهیل می‌یابد. دومی؛ نگرشی است که یهودیت را شیطان و سرمنشأ گناه محسوب می‌نماید. موردی که بسیار بدان پرداخته شده، همین دیدگاهی است که یهودیت را منشأ تمامی شرارت‌ها می‌انگارد. دوری‌گزینی از تأثیرات این رویکرد که حداقل به اندازه‌ی نگرش اولی منتهی به ادراک‌های غلط می‌گردد، موضوع را بهتر قابل فهم خواهد نمود.

در سایر جلد‌های دفاعیاتم، از زوایای گوناگون سعی کرده بودم به توضیح و تشریح عبرانی‌ها در چارچوب ادیان ابراهیمی پردازم. اکنون نیز کوشش خواهم کرد تا از جوانبی دیگر دیدگاه‌هایم را کامل نمایم. اساساً نیز در ارتباط با کاپیتالیسم و مدرنیته بر روی مسئله‌ی یهودیت و یهودیان کار خواهم کرد. دیاسپورای (پراکنده‌شدن در روی زمین) یهودیان که با ویران‌سازی دوباره‌ی معبد بزرگ موجود در قدس در سال ۷۰ ب.م به دست امپراطوری روم آغاز شد، چه در خاورمیانه، چه اروپا و در تاریخ نزدیک به روزگار ما نیز، منجر به بروز مسائل و نتایج بزرگی در کل دنیا گردید. گرچه، پیش‌تر نیز مسائل و نتایج مشابهی پیش آمده بودند. هجرت حضرت ابراهیم از اورفا تا حوالی قدس، از لحاظ مسائل و نتایجی که به‌بار آورد، هنوز هم به‌گونه‌ای فزاینده

تأثیر خویش را در سطح جهان ادامه می‌دهد. سرگذشت نوادگانش در مصر، ماجرای یوسف و هجرت موسی نیز رخدادهایی هستند که تأثیر خویش را در سطح جهان بر جای گذاشته‌اند. گردآوری کتاب مقدس، پیش‌تر از آن تأسیس اولین پادشاهی عبرانی، تبعید به بابل و روابطی که در آن دوران با پارس‌ها و یونانیان آغاز شده بودند نیز راهگشای نتایج مهمی گشتند. تمامی این رویدادهایی که تأثیرات بزرگی بر جای گذاشتند، دارای جایگاه مشخصی در تاریخ تمدن می‌باشند. گردآوری کتاب مقدس، خود یک رخداد بزرگ است، به نوعی رسمیت یافتن ادیان ابراهیمی است. صاحب کتاب گردیدن، رویدادی است که تأثیر تاریخی آن بسیار بزرگ می‌باشد.

اما دیاسپورای پس از سال ۷۰ ب.م راه بر تأثیرات بسیار ریشه‌ای تری گشوده است. در اینجا تاریخ‌نگاری نخواهم کرد، ناگزیر از کفایت به ارزیابی‌هایی خلاصه‌وار هستم. این دیدگاه عامه‌پسندی است که در نتیجه‌ی دیاسپورا و مهاجرت‌ها، تفکرات و نگرش‌هایشان به دو بخش شرقی و غربی (سفاراد و اشکاناز) تقسیم می‌شود. تأثیرشان نیز در ارتباط با همین امر، متفاوت گشته است. می‌دانیم که یهودیت شرقی ابتدا به سمت سوریه، عراق، ایران، سواحل خزر و روسیه‌ی امروزیین و احتمالاً بعدها به سوی آسیای میانه اشاعه یافته و یهودیان در جاهایی که بدان مهاجرت کرده‌اند به‌شکل مهاجرنشین‌های (کولونی‌های) مهمی ادامه‌ی حیات داده‌اند. به سمت غرب نیز، مهاجرت و مهاجرنشین‌های آن‌ها، عموماً در حوزه‌هایی که تحت نفوذ امپراطوری روم بوده، پیوسته رشد یافته است. از شمال آفریقا تا شرق اروپا و از شبه‌جزیره‌ی ایبری تا بالکان، با مهاجرت و مهاجرنشین‌های یهودی رویارو می‌گردیم. اما آناتولی نیز همانند مرکزی است که تفکیک شرق و غرب در آن صورت گرفته است. تا فروپاشی روم، تأثیرات یهودیان از بُعد دینی‌اش حائز اهمیت می‌باشد. بدون شک هم به‌منزله‌ی موسویت و هم مسیحیتی که از موسویت زاده شده است، دارای تأثیری در سطح پیشاهنگی گردیده‌اند. به نوعی امپراطوری معنوی دوران را تأسیس نموده‌اند.

اینکه یهودیان چگونه با پول ارتباط برقرار نمودند و چگونه پول را دقیقاً به اندازه‌ی تأثیر معنوی به حالت یک نیروی مادی مؤثر درآوردند، البته که یک موضوع مطالعاتی و تحقیقی بسیار طولانی است. اما اگر اولین

موضوعی که به صورت استراتژیک بر روی آن کار کرده‌اند، دین، ادبیات و علمی باشد که عمدتاً فرهنگ معنوی‌اند، قطعاً دومین موضوع فعالیت و منفعت استراتژیک آن‌ها پول می‌باشد. [یهودیت] به سبب اینکه اولاً فرهنگ معنوی (دین) و ثانیاً فرهنگ مادی (پول) را در تاریخ به صورت موضوعات استراتژیک درآورده است، حائز اهمیت فراوانی می‌باشد. آن‌که از همان دوران، مقام پیشاهنگی این دو موضوع را در اختیار داشت، بدان معنا بود که در تاریخ جهان اهمیتی استراتژیک یافته است. حدس من این است که یهودیان، طی این سده‌ها در ارتباط با هر دو موضوع نیز عمیقاً متوجه پیشاهنگی استراتژیک بوده و جهت این امر کار و تلاش کرده‌اند. دلیل بنیادین این امر، شرایط محسوسی است که در آن زیسته‌اند. کم‌بودن جمعیت‌شان، زیستن در میان منگنه‌ی دو تمدن شرقی و غربی، همچنین از حیث ایدئولوژیک خود را «بنندگان برگزیده‌ی خدا» دانستن (با یک هژمونی ایدئولوژیک رادیکال روبه‌رو هستیم)، آن‌ها را ناچار گردانیده تا به‌طور مستمر در جستجوی استراتژی‌هایی باشند. کم‌بودن جمعیت، مهاجرت، باورداشت‌های مقدس‌شان و ماندن زیر تهدید مداوم به قتل‌عام، هم آن‌ها را بسیار آگاه نموده است و هم ناگزیرشان داشته تا همیشه سعی بر مطرح‌سازی «استراتژی‌های رهایی‌بخش» نمایند (چه شباهتی هم با استراتژی‌های رهایی‌بخش انقلابی دارند!). شیوه‌ی حیات‌شان، اندیشیدن استراتژیک و پیشبرد ابزارهای رهایی‌بخش را بر آنان تحمیل می‌نماید. در غیر این صورت، نیست‌ونابودشدنشان همانند چیزی که بر سر هزاران قبیله‌ی دیگر آمد، امری بس آسان بود.

در این خصوص، تنها راه نجات، یک مقاومت مستمر است. مقاومت نیز، قطعاً مستلزم دو چیز است: اعتقاد و ابزارهای مادی. اعتقاد، خود را به صورت عنصر استراتژیک معنوی و پول نیز خود را به صورت عنصر استراتژیک مادی منعکس می‌سازد. بنابراین نقش استراتژیک عنصر معنوی یعنی دین و نقش استراتژیک عنصر مادی یعنی پول، که در یهودیت اهمیت بسیاری دارند، به دو منبع اصلی اغماض‌ناپذیر مبدل می‌شوند که در راستای یک هدف مشترک یعنی «رهایی»، یکی می‌گردند. اگر در پی پاسخی برای پرسش از دلیل حاکمیت پول و دین- معنا در نزد یهودیان باشیم، جواب مشخص است: چاره‌ی دیگری نداشتند. شیوه‌ی زندگی‌شان، مستلزم مقاومتی مستمر

است. جهت نابودنشدن و زیستن با کیفیتی بالا (زیرا اعتقاد دارند که بندگان برگزیده‌ی خداوند هستند) این یک شرط است. مقاومت نیز هنری است که تداوم آن بدون استراتژی‌های رهایی‌بخش (پیشاهنگی ایدئولوژیک) و امکانات استراتژیک مادی یعنی پول (پیشاهنگ مادی) دشوار می‌باشد. برای مقاومت، بایستی یا در بیابان (همانند اعراب) به‌سربری یا در کوهستان (بسان کردها). یهودیان هر دوی این‌ها را نیز ندارند. جز این، آنچه باقی می‌ماند امکانات ایدئولوژیک و مادی است.

اگرچه نقش مسیحیت در زمینه‌ی فروپاشاندن روم از داخل هنوز هم مورد بحث و گفتگو می‌باشد، اما امری ست قطعی. با توجه به خاستگاه یهودی عیسی که اولین مسیحی است، نقش یک جناح یهودیان در امر فروپاشی روم بحث‌ناپذیر است. بدین‌گونه انتقام دو بار ویران‌کردن معبدی (معبد یعنی پرستشگاه؛ به‌نوعی به معنای قدس پایتخت یهودیان می‌باشد) که در قدس بود، گرفته شد. کما اینکه بریدن سر «سنت پاول» (متولد طاروسوس و از اولین مسیحیان؛ در رأس کسانی می‌آید که آموزه‌ی مسیحیت را سامان دادند) در روم، بی‌پاسخ و بدون تقابل نماند. مصلوب‌کردن هزاران مسیحی، طعمه‌ی شیران نمودن و نابودسازی آن‌ها، همچون بخشی از مقاومت‌هایشان بود. یعنی اولین گام موفقیت‌آمیز دیاسپورا، از طریق کاربست مسیحیت یعنی نیروی استراتژیک معنوی تحقق می‌یافت. به‌راحتی می‌توان ادعا نمود که فروپاشی روم از داخل، به‌صورت عینی نتیجه‌ی اولین گام بزرگ و استراتژیک معنوی دیاسپورای یهودی می‌باشد. بی‌شک، حملات قبایل ژرمن، هون و فرانک اروپا نیز در این امر بسیار مؤثر می‌باشند. اما با این وجود، عوامل درونی تعیین‌کننده‌اند.

کاری که یهودیت غربی بعد از روم از لحاظ مادی انجام داد، احداث شهرها (اولین انقلاب اروپا از سده‌ی دهم ب.م به بعد) و توسعه‌ی بازار در پیرامون آن‌ها بود. ایجاد روابط کالا- پول- تجارت، نیروی دومین گام استراتژیک یعنی نقش استراتژیک پول را به یهودیان اعطا نمود. حاکمیت پولی به معنای در اختیار گرفتن نیمی از نقش مدیریت شهر و بنابراین مدیریت دولت نوین رومبه‌ترقی بود. از قرن دهم بعد، فتح معنوی اروپا (گروانیدن به مسیحیت) به اتمام رسید. این فتح و سیطره، با جوانب مثبت و منفی‌اش، به‌گونه‌ای

غیرمستقیم یهودیان را بسیار تحت تأثیر قرار می‌داد. جنبه‌ی مثبت آن، فتح اروپا از جانب یک دین ابراهیمی؛ و جنبه‌ی منفی آن نیز در تنگنا قرار گرفتن موسویت به‌مثابه‌ی دین محدود قبیله‌ای (یک دین برگزیده‌ی یهودی) بود. در پس بسیاری از معضلات و بحران‌هایی که اروپا از دوران سکولار و قبیله‌ای، تا دوران فاشیسم هیتلر و حتی روزگارمان بدان‌ها دچار گردیده است، تأثیر نیروی معنوی موسویت و نیروی پولی یهودیت نهفته است. تصمیم شورای مسیحیت کاتولیک در سال ۱۱۷۹ ب.م مبنی بر بستن «گتو»های یهودیان برای اولین بار، نتیجه‌ی همین تأثیر می‌باشد.

یهودیت از قرن دهم به بعد، هم در مقام نیروی ایدئولوژیک و هم نیروی استراتژیک مادی اروپا (از جمله روسیه نیز) پیوسته در حال رشد و ترقی است. یک ثروتمند یا روشنفکر هر شهر، قطعاً یهودی است. این وضعیت، به‌طور گریزناپذیر منجر به حسادت‌ها، چالش‌ها و درگیری‌های بزرگ می‌شود. تشکیل اولین گتوها (محله‌های بسته) نشان از مسائلی دارند که بعدها رخ خواهند داد. یهودیت، در مقابل این اوضاع نیز استراتژی‌ها و تاکتیک‌های نوینی را طرح‌ریزی نمود: اولی، نهضت «ارتداد» و دومی جنبش «سکولار-لائیک». هر دو نیز جنبش‌هایی هستند که نتایج بزرگی را در پی دارند. یهودیان به‌واسطه‌ی این دو گام استراتژیک نوین، با موفقیت از قرون وسطی بیرون می‌آیند. نیاستی فراموش کرد که روا دیدن برگشت از دین قدیمی، روشی است که برای نخستین بار، ابراهیم و موسی به‌عنوان گامی استراتژیک بدان اقدام نمودند. خروج ابراهیم از اورفا و موسی از مصر به‌راحتی می‌تواند به‌منزله‌ی گام استراتژیک معنوی مورد ارزیابی واقع گردد.

لژهای فراماسونی را که بنیان یهودی در قرون وسطی بنیانگذاری نمودند، می‌توان به‌منزله‌ی اولین جنبش سکولار-لائیک انگاشت. فیلسوف بزرگ، اسپینوزای یهودی‌الاصل نیز بعدها پیشاهنگ نخستین ظهور عظیم فلسفه‌ی سکولار-لائیک گردید که در یکی از معابد آغازین مدرنیته‌ی کاپیتالیستی یعنی آمستردام تحقق یافت. لائیسیت، در کشورهایی که اسلامی خوانده می‌شوند و به‌ویژه در ترکیه، از جمله موضوعاتی می‌باشد که بحث و گفتگوی شدیدی بر سر آن در جریان است. من همان‌گونه که نام‌گذاری کشورها و جوامع به‌شکل کاپیتالیستی و سوسیالیستی را تبلیغاتی می‌دانم، نام‌گذاری کشورها

به شکل لائیک، اسلامی، مسیحی و بودیستی را نیز در چارچوب همان مقصود ارزیابی می‌نمایم. در ارتباط با جوامع، توصیفات به شکل «جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی یا جامعه‌ی غیراخلاقی و غیرسیاسی» را واقع‌گرایانه‌تر می‌دانم. لائیسیته در معنای سکولارشدن (دنیوی‌گشتن) در آزادشدن و فاصله‌گرفتن از دگماتیسم دینی، نقش ویژه‌ی مثبتی دارد. اما هنگامی که لائیسیته در معنای لائیسسیم- لائیک‌گرایی به کار می‌رود، خود آن نیز به‌عنوان یک قطب مخالف ممکن است سریعاً تبدیل به دگما گردد. ناچارم به تأکید بگویم: لائیسیمی که چنین معنایی دارد، تفاوت‌چندانی با سایر دین‌گرایی‌ها ندارد. هرچه یهودستیزی توسعه یافت، ارتداد (تغییر دین) نیز تسریع یافت. پیش از تداوم توضیح وضعیت یهودیت در مقطع دولت- ملت، بایستی به رخدادهایی از همین دست اشاره نمود که در خاورمیانه و شرق پیش آمده‌اند؛ زیرا بسیار مؤثر و جالب‌توجه هستند.

یهودیت تا زمان اسلام، با دولت پارس- ساسانی روابط حسنه‌ای داشت. پیداست که در دربارها تأثیر و آفری داشته‌اند. می‌دانیم که اولین پیامبر زن به نام «استر»، در دربار ساسانیان دارای نقش عظیمی بود. در کتاب مقدس نیز جایگاهی دارد. به احتمال بسیار [یهودیان] هم در امور تجاری- پولی و هم در پیشرفت‌های ایدئولوژیک امپراطوری دارای جایگاهی قوی هستند. نجات یهودیان تبعیدی در بابل (۵۹۶ الی ۵۴۶ ق.م) از دست حکمران بابلی نبوکد نصر توسط کوروش مؤسس امپراطوری پارس، تأثیر سنتی نیرومندی را در این امر ایجاد نموده است. یهودیت در ایران، در طول تاریخ همیشه نیرویی بوده که نمی‌توان آن را کوچک انگاشت. یهودیت در عربستان، شمال آفریقا و حتی در شرق آفریقا- حبشه، در طول تاریخ همیشه به‌شکلی مشابه جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده است. تأثیر یهودیان در تمامی رخدادهای فرهنگی مادّی و معنوی امری است که نمی‌توان آن را کوچک انگاشت.

در عربستان طی دوران ظهور اسلام، یهودیان به‌منزله‌ی گروه دینی تجاری‌ای مطرح و پیشتاز بودند. در اراضی حاصلخیز صاحب ملک بودند. چنانچه پیداست در رأس گروه‌های سامی‌الاصل غیرعرب می‌آیند. سُریانی‌ها نیز موقعیت مشابهی داشتند.

از یک لحاظ، اعراب با توسل به ظهور اسلام، در پی آن بودند تا به‌جای

انحصار یهودیان، انحصار تجاری و قدرت‌مدارانه‌ی خویش را برقرار سازند. تأثیرپذیری وافر اسلام از یهودیت، این نکته را تأیید می‌نماید. این وضعیت را می‌توان به تأسیس دولت-ملت در مدرنیته‌ی کاپیتالیستی تشبیه کرد. اعراب، در مقابل مدرنیته‌ی قرون وسطی، اسلام را به وجود آوردند. در بنیان تضادهای ایدئولوژیک و مادی‌شان با یهودیان و یهودیت، همین واقعیت نهفته است. بایستی گفت که در ظهور اسلام، به اندازه‌ی بُعد اتنیکی، وجه طبقاتی نیز نقش مهمی را ایفا می‌نماید. یهودیان، در برابر اشاعه‌ی سریع اسلام و درهم‌شکستن شدید اولین مقاومت‌هایشان، انگار با دومین فاجعه و بلا از نوع رومی روبه‌رو گشته بودند. دوراه در مقابل‌شان وجود داشت: یا تبعید دوباره یا «دومنه‌گرایی» (ارتداد). می‌توان تخمین زد که برخی از آنان به ایران، شمال آفریقا و آناتولی پناه برده‌اند. نمونه‌های بسیاری وجود دارند که نشان می‌دهند بخش مهمی نیز در ظاهر اسلام را پذیرفته و در حقیقت تقیه‌گری کرده‌اند؛ یعنی گرایش ارتداد (دومنه) را پیشه نموده‌اند. نقش آفرینی دومنه‌ها یا از دین برگشتگان یهودی در قیام‌ها و جنبش‌های مذهبی پرشماری که در برابر قدرت‌های شوونیستی سنتی عرب ایجاد گشته بودند، احتمالی بسیار قوی است. نقش یهودیان در ایجاد بسیاری از جریان‌های مخالفی که خاستگاه ایرانی و مزوپوتامایی دارند، ارزش پژوهش را دارد.

جدی‌ترین رویداد نیز دولت یهودیان خزری تُرک‌تبار بود که در سواحل شمالی دریای خزر و در بخشی از آذربایجان و تُرکمستان امروزی بنیانگذاری نموده بودند. روایت گردیده که اولین نیای سلجوقیان، یعنی سلجوق بیگ، در دولت مذکور در مقام یک فرمانده بوده است. اطلاق نام‌های اصیل یهودی بر هر چهار پسرش نیز، پیوند وی با یهودیت را تقویت می‌نماید. اگر این امر صحیح باشد، نمی‌توان نقش یهودیت در جنبش سلجوقی را کوچک شمرد؛ دقیقاً همانند نقش آفرینی‌شان در بسیاری از جنبش‌هایی که در ایران در برابر سلطنت‌های عربی برپا شده‌اند. این موضوع بسیار مهمی است که نیاز به تحقیق و تفحص دارد. آناتولی، از همان عصر اولیه یک مرکز بسیار قوی یهودیت بود. یهودیان نیز به اندازه‌ی یونانیان، در امر احداث بسیاری از شهرها جای داشتند. بین‌شان رقابت وجود داشت. این موردی سنتی است که یهودیان در تنگنا قرارگرفته‌ی غرب و عربستان، در آناتولی گرد می‌آمدند.

در چارچوب این رهنمود تاریخی، بهتر می‌توان درک کرد که چرا آناتولی را بعد از اسرائیل، دومین سرزمین مادری خویش محسوب می‌نمایند. همچنین آناتولی در موقعیت بازار نیرومند «پول-تجارت و جنبش‌های ایدئولوژیک» بود که نقش یهودیان را نمی‌توان در آن کوچک شمرد.

می‌دانیم یهودیانی که ناچار به مهاجرت از اسپانیا گردانده شدند در سال‌های ۱۳۹۱، ۱۴۹۲ و ۱۵۵۰ به‌صورت چند موج آمده و در آناتولی ساکن گشتند. هنگامی که اهمیت‌شان در نظام‌های سلطنتی سلجوقی و عثمانی مدنظر قرار گیرد، بهتر درک می‌گردد که چه جایگاه ریشه‌دار و بنیادینی را اشغال کرده‌اند. همچنین یک توده‌ی عظیم ازدین‌برگشتگان [یا دونه‌های] مسلمان تشکیل شده بود. از سال‌های ۱۶۵۰ به بعد شایبای‌گرایی (جنبش نیرومند ارتداد یا دونه که خاستگاهش از میر-مانیسا است) نقش بسیار مهمی را در این جنبش ارتداد ایفا می‌نمود. از تأثیر شایبائیس‌ها در سیاست‌های پولی و مالی عثمانیان آگاهییم. شاید هم نقش معلمی را داشتند که اهمیت پول و تجارت را می‌آموزاند. هرچند گاه‌وبیگاه چالش‌های جدی‌ای در بین‌شان پیش می‌آمد و اموالشان مصادره می‌گشت، اما نقش‌شان در تصفیه و تعیین بسیاری از سلاطین قابل انکار نیست.

چنانچه پیداست، «دونه‌گرایی» [یا ارتداد] سومین گام بزرگ استراتژیکی است که یهودیت جهت سرپا ماندن، برداشته است. اگر پدیده‌ی دونه‌گرایی [یا ارتداد] نمی‌بود، موجودیت خویش را نه می‌توانستند در میان اکثریت اسلامی موجود در شرق تداوم بخشند و نه در میان اکثریت مسیحی موجود در غرب. دونه‌گرایی، باید به‌مثابه‌ی یک استراتژی زندگی درک گردد. تا زمانی که دگماتیسم دینی، آزادی بیان را به رسمیت نشناسد، گرایش‌های بازگشت از دین و دونه‌گرایی - همچنان که در ایدئولوژی‌های مشابه وجود دارد- گریزناپذیر می‌گردند. یهودیان موفق می‌شوند در سایه‌ی این سه استراتژی مهم، به‌تمامی نابود نگردند و قرون وسطی را پشت سر بگذارند. نباید تنها از زاویه‌ی منفعت‌مادی به پول نگرست. یهودیان به لطف توان اعطاشده از جانب پول، زندگی خویش را استحکام و تداوم می‌بخشند. به لطف ایجاد نیروی ایدئولوژیک نیز، با روش‌های معنوی هم تأثیرگذار می‌گردند و هم موفق به ادامه‌ی حیات می‌شوند. کثرت شمار روشنفکران،

نویسندگان، اندیشمندان، نظریه‌پردازان و علم‌پژوهان بزرگ در میان یهودیان، ارتباط تنگاتنگی با موقعیت رهبری معنوی‌ای دارد که در طول تاریخ بسیار بدان احساس نیاز کرده‌اند. اینکه جنبش‌های دینی، فلسفی و علمی فراوانی را ایجاد کرده‌اند، از ضروریات غیرقابل چشم‌پوشی استراتژی زندگی‌شان می‌باشد.

استراتژی دونه‌گرایی [یا ارتداد] نیز اهمیت اصلی خود را بعدها در عصر دولت- ملت نشان داد. انگلستان به‌عنوان اولین دولت- ملت، اهمیتی کلیدی برای درک موضوع دارد. دو نیروی عظیم پادشاهی اسپانیا و فرانسه که هم مسیحیان پروتستان دارای خاستگاه کاتولیک و هم یهودیان را تبعید و قتل‌عام می‌کردند، در سده‌ی شانزدهم هم برای منفعل‌سازی انگلستان در اروپا و هم برای ممانعت از گام برداشتن رو به جلوی آن، تلاش‌های بزرگی به خرج دادند و از جمله جنگ‌هایی را به‌راه انداختند. یهودیان در این قرن (قرن شانزدهم)، ضمن اینکه با حد فاصل از میر- آناطولی، آمستردام- هلند و لندن- انگلستان (فعالیت‌هایی جهت ایجاد اتفاق بین انگلستان، هلند و عثمانی نیز داشتند) که مطمئن‌ترین جا برای آن‌ها بود، رابطه‌ای تنگاتنگ داشتند، به‌تدریج لندن را به‌منزله‌ی پایگاه مرکزی برگزیدند. از آن دوران تاکنون، لندن این موقعیتش را ادامه می‌دهد.

می‌دانیم که در این قرن، دولت- ملت انگلیس بر ساخته شد. همان‌گونه که واقفیم، دولت- ملت تنها از آن کادرهای دولتی نیست؛ بلکه همراه با آن‌ها دقیقاً همانند ادیان، چارچوب ایدئولوژیک مشترکی برای تمامی شهروندان و کادرهای دولتی دارد و به معنای آن است که کل جامعه به‌مثابه‌ی شهروند و عضو دولت انگاشته می‌شوند. این رویداد انتقال همان خصلتی است که قبیله‌ی عبرانی از سرآغاز تاکنون، با خود داشته و آن را ابتدا به‌عنوان قوم و سپس دولت- ملت توسعه داده است. «قبیله، قوم و در آخر ملت» عبرانی، هم از حیث اتنیکی و هم دینی یک کلیت را تشکیل می‌دهد. به عبارت صحیح‌تر، اتنیکی‌بودن در عین حال دینی‌بودن است، دینی‌بودن نیز اتنیکی‌بودن است. همچنین بدون توجه به تفکیک اداره‌کنندگان و اداره‌شوندگان، در راستای هدفی مشترک یکی می‌گردند. پُر واضح اینکه گرایش دولت- ملت به‌عنوان مشتقی که ایدئولوژی قبیله‌ی عبرانی آن را ایجاد کرده است، شکلی است

که بر تمامی اقوام و ملل خارج از یهودیان تحمیل گردیده، تطبیق داده شده و دچار تغییرشان کرده است. این تفسیر شخصی من است و آن را بسیار بااهمیت می‌دانم.

دولت مدرن کاپیتالیستی که بر اساس ایدئولوژی قبیله‌ی عبرانی سازماندهی شده است (امروزه اسرائیل)، به‌صورت دولت-ملت متبلور گشته است. مورد بسیار مهم‌تر اینکه، هر هسته‌ی دولت-ملت نه از لحاظ نژادی بلکه از نقطه‌نظر ایدئولوژیک، دارای کاراکتر صهیونیستی (گرایش دولت-ملت یهودی) است. دولت-ملت، مدل دولتی است که یهودیت در مدرنیته‌ی کاپیتالیستی آن را برگزیده است. «ورنر سومبارت» وقتی کاپیتالیسم را اثر یهودی‌گرایی به‌شمار آورده، شاید هم افراط به خرج داده است. اندیشمند انگلیسی بزرگ حوزه‌ی فلسفه‌ی تاریخ «کولینگ‌وود» وقتی در ارتباط با تعریف ملی‌گرایی دولت-ملت، اظهار می‌دارد «جهانشمول‌گرایی یهودی پیروزی کسب کرده است؛ اما این پیروزی‌ای است که با به پیروزی رساندن عامل نسل‌کشی خویش به دست آورده است»، به نظر من می‌خواهد این واقعیت را بیان نماید. دولت-ملت، پیروزی کسب نموده است؛ در بنیان این امر، ایدئولوژی (قبیله‌گرایی، ملی‌گرایی و صهیونیسم) یهودی نهفته است. اما همراه با دولت-ملت، نتیجتاً عامل نسل‌کشی خویش را نیز آفریده است. در واقع این نظریه حائز اهمیت است و یک ویژگی عمومی را توضیح می‌دهد. هر ملی‌گرایی، صهیونیستی است. در این وضعیت، ملی‌گرایی عربی نیز صهیونیستی است. اگر ملی‌گرایی‌های فلسطینی، ترکی، کردی و ایرانی-شیعی از لحاظ ماهوی به‌عنوان اشکالی تعریف شوند که بدواً ایدئولوژی یهودی از طریق انحصارات ملی‌گرایانه همگی آن‌ها را فعلیت بخشیده است، اشتباه نخواهد بود. قاعدتاً هنگام تحقیق و تفحص در باب ملی‌گرایی دولت-ملت‌های انگلیسی و هلندی، به‌شکل جالب توجه دیده خواهد شد که انحصارهای یهودی نه تنها از حیث نظری بلکه به‌طور محسوس‌تر به لطف نیروی پول-سرمایه، در امر ایجاد و پیشبرد ملی‌گرایی دولت-ملت، نقش بزرگی ایفا نموده‌اند.

لازم است که این مورد، توطئه یا سوءنیت تلقی نگردد. یهودیان به‌عنوان تاجران و بانک‌دارانی که بیشترین سرمایه را نزد خود گرد آورده‌اند، در بطن تشکیل هر دولت-ملتی یک حوزه‌ی کلان سرمایه‌گذاری و بدین

ترتیب حوزه‌ی پناه‌جویی را به‌دست می‌آوردند. دولت-ملت، راه را بر رشد بهمن‌آسای سرمایه‌ی یهودی می‌گشود. اگر ورزر سومبارت نقش یهودیان را در توسعه‌ی کاپیتالیسم بدین شکل توضیح می‌داد، شاید می‌توانست واقع‌گرایانه‌تر باشد. هنگامی که سرمایه‌ی یهودی در سطح جهان حجیم می‌گشت، البته که مقوله‌ی ضدّ خویش را نیز پدید می‌آورد. چالش‌ها و تضادهای امروزین انحصارات ملی با انحصارات فراملی نیز سرچشمه‌شان را از همین واقعیت می‌گیرند. آشکارا پیداست سرمایه‌اندوزان یهودی وقتی با مدنظر قرار دادن دائمی تنگناهایی که در تاریخ با آن روبه‌رو بوده‌اند، بر پایه‌ی خطمشی ایدئولوژیک سنتی خویش خدمتی تاریخی به تشکل‌های دولت-ملت می‌نمودند، به‌صورت عینی بنیان‌های نسل‌کشی اجتماعات یهودی‌ای را نیز فراهم می‌آوردند که از این امر بی‌خبر بوده و نباید مسؤل آن تلقی کردند. اندکی تداعی‌گر نمونه‌ی حضرت عیسی و یهودا اسکاربودی است که وی را به دشمنانش نشان داد. یهودیانی که نزدیک به سیصد سال برای ایجاد دولت-ملت آلمان، فرهنگ مادّی و معنوی خویش را بسیج نمودند (بی‌جهت نگفته‌اند که بین ایدئولوژی آلمان و ایدئولوژی یهودی شباهت وجود دارد)، تا زمان هیتلر سرسخت‌ترین ملی‌گرایان آلمانی بودند. قوی‌ترین ملی‌گرایان صهیونیست، از بسیاری جهات نمایندگان قوی ملی‌گرایی آلمانی نیز بودند. به‌ویژه همانند نمونه‌های بسیاری که در روسیه و عثمانی-ترکیه دیده شدند، به نمونه‌های مشابه فراوانی می‌توان اشاره کرد. جهانشمول‌گرایی یهودی (ناسیونالیسم-پوزیتیویسم-دین‌گرایی) که کولینگ‌وود از آن بحث می‌نماید، به پیروزی دست یافت؛ اما نه‌تنها عاملان نسل‌کشی یهودیان را آفرید بلکه تمامی نسل‌کشان فیزیکی و فرهنگی در جهان را نیز آفرید.

به سبب اهمیت موضوع، بایستی از نزدیک‌تر به بررسی آن پرداخت. یهودیت، شاید هم از اولین نمونه‌های هویت‌های جامعه‌ی تاریخی باشد که از نظر ایدئولوژیک، ویژگی اتنیکی و دینی در آن مختلط شده است. از زمان حضرت ابراهیم تا به امروز، این ویژگی‌اش را حفظ نموده است. هنگامی که اعتقاد «قوم برگزیده» نیز بر آن اضافه می‌گردد، یهودیان خود را برتر از تمامی جوامع می‌بینند و این مورد به‌صورت سومین خصوصیت مهم ایدئولوژی‌شان درمی‌آید. این نگرش خودبرتربینانه، در طول تاریخ همیشه حاوی پتانسیل

رودرروسازی آنان با جوامع دیگر بوده و منجر به درگیری‌هایی شده که اکثراً تا نسل‌کشی‌ها پیش رفته‌اند.

یهودیت، همواره خصوصیت جامعه‌ی ایدئولوژیک‌اش را که در ارتباط با همین تضاد ایجاد گشته، حفظ نموده است. یهودیان در نتیجه‌ی طبیعی نگرش «قوم برگزیده»، ناچار از طرح استراتژی‌های خودحفاظتی و پیشبرد ابزارهای تاکتیکی آن گشته‌اند. استراتژی خودحفاظتی آن‌ها، به اقتضای ساختارش ناگزیر بایستی به صورت تئوریک و ایدئولوژیک طرح‌ریزی شود. ابزارهای تاکتیکی نیز بیشتر مرتبط با توان مادی است. در رأس این‌ها نیروی پولی و تسلیحاتی می‌آید. پول از طریق تجارت و بانک‌داری تأمین می‌گردد و تسلیحات بیشتر با اتکا به نوآوری‌های تکنیکی ساخته می‌شوند. توان یهودیان در هر دو حوزه بر همگان آشکار بوده و اثبات نیز گشته است. در این خصوص، تأثیرشان در اعصار اولیه و قرون وسطی را به‌کناری بنهیم؛ بدون شک عصر نوین (عصر مدرن ما) و پیشرفت‌های به‌وجودآمده در این عصر، با یهودیت به‌مثابه‌ی سازمان‌یافته‌ترین و مجرب‌ترین خلق در سطح جهان، ارتباط تنگاتنگی داشته و مورد توجه آن‌ها بود. هنگام اوج‌گیری هژمونیک نظام-جهان کاپیتالیستی که با مرکزیت غرب اروپا و به‌ویژه «آمستردام-هلند» و «لندن-انگلستان» از قرن شانزدهم به بعد رشد یافت، نیروی مالی و ایدئولوژیک یهودیان که از نظر استراتژیک موقعیت نیرومندی داشتند، نقش مهمی ایفا نمود. کسانی که دوران مذکور را از نزدیک مورد پژوهش و واکاوی قرار دهند، در تشخیص این واقعیت دچار دشواری نخواهند شد.

گفتن اینکه کاپیتالیسم ابداع یهودیان است (نظریه‌ی و. سومبارت)، ممکن است سبب اغراق شود؛ اما نمی‌توان انکار نمود که نقش یهودیت در نظام‌مندگشتن کاپیتالیسم و کسب نیروی هژمونیک از سوی آن، بسیار مهم می‌باشد. یکه‌تازی تاجران و بانک‌داران یهودی در بازار، بورس و نمایشگاه‌های تجاری تمامی شهرهای مهم و به‌ویژه لندن و آمستردام، پدیده‌ای است که همه‌ی تحقیقات حاکی از وجود آنند. سکوت اقتصاد سیاسی در این موضوع و اغماض از این واقعیت، با نقش بی‌بصیرت‌سازی ایدئولوژی در ارتباط می‌باشد. اینکه در ارزیابی‌های مربوط به اقتصاد سیاسی و از جمله در «کاپیتال» مارکس، کار چندان‌ی بر روی منشأ ملی و اتنیکی انباشت سرمایه صورت نگرفته است،

هم یک نقص بسیار جدی است و هم انسان را بسیار به تأمل وامی‌دارد. همچنین این سخن که «سرمایه، نه دین و ایمان دارد و نه ملیت»، اشتباه می‌باشد. سرمایه پیوند بسیار مستحکمی با دین، ایمان و ملیت دارد. البته که برخی از صاحبان دین، ایمان و ملیت هنگام ایجاد بسیاری از انحصارات سرمایه و قدرت، در ازای این امر اکثریت را تحت استثمار قرار می‌دادند. امروزه، عریان‌ترین نمونه‌ی آن ایالات متحده‌ی آمریکاست. نمی‌توان انکار نمود که از حیث هم دین، هم ایمان و هم ملیت، بیشترین سرمایه‌داران، اهل ایالات متحده‌ی آمریکا هستند.

نقش یهودیت در امر ساخت دو پایه‌ی دیگر مدرنیته‌ی کاپیتالیستی یعنی صنعت‌گرایی و دولت-ملت، جای بحث ندارد. تاجران و بانک‌داران یهودی که از اولین انقلاب شهری اروپا (از ۱۰۵۰ تا ۱۳۵۰ ب.م) بدین‌سو پیشرفت‌شان را ادامه بخشیدند، در دوران کاپیتالیسم تجاری طی قرون پانزدهم الی هجدهم گام مترقی‌تری رو به جلو برداشتند. در شهرهای شرقی (قاهره، حلب، شام، ازمیر، تبریز، انطاکیه، بغداد، استانبول و نظایر آن‌ها) نیز رویداد مشابهی را تحقق بخشیده بودند. وقتی انقلاب صنعتی به‌صورت پرسودترین حوزه درآمد، در انتقال سرمایه‌ی هنگفت موجود در دستشان به حوزه‌ی صنعتی درنگ نورزیدند. دلیل این امر نیاز چندان‌ی به توضیح ندارد. هر جایی که سود در آن بالا باشد، مکانی خواهد بود که سرمایه در آن دست به هجوم می‌زند. آیا اصلی که قانون سود نامیده می‌شود همین نیست؟

بنابراین چگونه می‌توان نقش پیش‌تاز انحصارگری سرمایه‌ی یهودی در مدرنیته یعنی هم مدرنیته‌ی کاپیتالیستی و هم مدرنیته‌ی کاپیتالیسم صنعتی را دست کم گرفت یا بر اهمیت آن تأکید نورزید؟ حتی اگر این یک تحریف آگاهانه عنوان نشود نیز، به‌راحتی می‌توان آن را نتیجه‌ی کوری ایدئولوژیک نامید. این در حالی‌ست که وضعیت مذکور در ارتباط با یهودیت، جرم نیز نمی‌باشد. در هر اجتماع ملی، دینی و اتنیکی، انحصارات تجاری و صنعتی ممکن است تشکیل یابند. مورد مهم در اینجا، نقش استراتژیک انحصارات تجاری و صنعتی یهودیان است. فاینانس بالذاته به‌صورت ابدی-ازلی در انحصار یهودی موجودیت یافته است. گریز اقتصاد سیاسی از تحلیل پیوند میان انحصارگری تجاری، صنعتی و مالی با عموماً ایدئولوژی (لیبرالیسم تنها

ارزشی تبلیغاتی دارد) و خصوصا ایدئولوژی‌های ملی‌گرا، دین‌گرا، علم‌گرا و جنسیت‌گرا، برخلاف آنچه ادعا می‌نماید به سبب نگرانی و واهمه برای «ابژکتیو» شدن نمی‌باشد. برعکس، اقتصاد سیاسی که هویت‌های دین‌گرا، جنسیت‌گرا، ملی‌گرا و علم‌گرای تمامی انحصارات و به‌ویژه انحصارهای قدرت را پنهان می‌نماید، با این امر نشان می‌دهد که یک علم ابژکتیو نیست؛ همچنین نقاط بسیار مهم واقعیت ملموسی که رخ می‌دهد را پنهان نموده و بی‌اهمیت جلوه می‌دهد و بدین ترتیب نه همانند یک علم بلکه به‌عنوان ابزار تبلیغات ایدئولوژیک کارکرد می‌یابد.

موقعیت استراتژیک یهودیان در نظام هژمونیک جهانی چهارصد ساله، هنوز هم در زمینه‌ی انحصارات سرمایه‌ی تجاری، صنعتی، مالی، رسانه‌ای و روشنفکری با اهمیت هرچه بیشتر تداوم می‌یابد. بدون تشخیص این پدیده، تجزیه و تحلیل (تئوریک) و حل (عملی) هیچ مسئله‌ی گلوبال و بومی‌ای به‌صورت شایسته ممکن نیست.

یهودیت هم به‌مثابه‌ی نیروی استراتژیک ایدئولوژیک و هم نیروی استراتژیک مادّی، در امر برساخت مدرنیته و دولت-ملت دارای جایگاه بسیار برجسته‌تری است. یهودیت از طریق دولت-ملت، کیفیت کاپیتالیستی مدرنیته را مطرح می‌نماید. مدرنیته را با توسل به دولت-ملت که حالت وحدت‌یافته‌ی انحصارهای تجاری، مالی، صنعتی و قدرت‌مدارانه است، به حالت ملموس درآورده و قاطعیت می‌بخشد. البته که یهودیان خدای دولت-ملت نیستند. اما از عصر قبیله تا به روزگار ما، در حوزه‌ی مهارت خویش، آن را از حالت جنینی در زهدان مادر گرفته تا کهنسالی و فرتوت‌شدگی امروزمین توسعه داده‌اند. هیچ اعتباری برای تئوری‌های توطئه‌قائل نیستیم. ادعاهای مکرری مطرح می‌شوند. سعی می‌نمایند با عناوینی نظیر جمعیت‌های سرّی فراماسونی که دنیا را اداره می‌کنند، جلسات بیلدبرگ، نشست‌های داووس و شورای دائمی دوازده نفره‌ای که جهان را اداره می‌کنند، [ادعای اینکه] سازمان ملل متحد و تشکیلات نظیر آن «آلت دست یهودیان» هستند، تئوری‌های توطئه را محقانه جلوه دهند. هرچند برخی از این ادعاها تا حدودی واقعیت داشته باشند، اما جوانب اغراق‌آمیز و حالت دگماتیک و غیرعلمی بودن، ویژگی مشترک این تئوری‌هاست. اما واقعیت عیان است و ماه پشت ابر نمی‌ماند.

برتری یهودیت در هر سه پایه‌ی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، واقعیتی بحث‌ناپذیر است. در هر سه حوزه نیز از لحاظ استراتژیک و از نظر نیروی ایدئولوژیک و مادّی، موقعیتی مؤثر و حتی بسیار تعیین‌کننده را داراست. بایستی به گستره‌ی سخنم توجه شود: از فعالیت و تأثیر یهودیان در حوزه‌ی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی بحث می‌نمایم و نه از جایگاهشان در حوزه‌ی مدرنیته‌های دموکراتیکی که به‌مثابه‌ی واقعیت جامعه‌ی تاریخی، ظرفیت‌مندتر می‌باشند. یهودیت در این مدرنیته‌ها نیز حضور دارد؛ اما در چنان وضعیتی است که میزان بسیاری از نیروی استراتژیک خود را از کف داده است.

قبل از رسیدن به مطلبی که اندکی پیش‌تر خواهد آمد، اقدام به تجزیه و تحلیل بیشتری در مورد دولت-ملت مفید خواهد بود. ایدئولوژی یهودی حین خروج از قرون وسطی، در چارچوب استراتژی‌های زندگی، از تلاش‌هایی جهت بی‌تأثیرسازی هم مخالفان مسیحی و هم مسلمان، هیچ کوتاهی نورزیده است. دولت-ملت، هم به‌مثابه‌ی خدای ملت که آن را در بطن خود دارد (رَب در یهودیت به معنای خدایان ملت آن‌هاست) و هم به‌منزله‌ی حالت متراکم تمامی انحصارات تجاری، مالی، صنعتی، ایدئولوژیک و قدرت، در این موضوع به‌شکل مناسب‌ترین مدل استراتژی زندگی، دیده می‌شود. در دولت-ملت، لائسیسم نقش‌ویژه‌ی خدای ملی یهودیان یعنی رَب را ایفا می‌کند. بر ساخت اصطلاح در این راستا، توسط ماسون‌های یهودی بسیار مهم است. از این حیث، دولت-ملت مهم‌ترین ابزار مدیریت گلوبال یهودیت می‌باشد.

انحصارات یهودی، جهت فروپاشاندن امپراطوری‌های فرانسه و اسپانیا از طریق انحصارات دارای ریشه‌ی آنگلساکسونی، مدل دولت-ملت را همچون ابزاری مؤثر به کار بردند. زیرا امپراطوری‌های فرانسه و اسپانیا، برنامه‌های مرگباری برای هر دو نیروی دیگر (هلند و انگلستان) داشتند. هلند و انگلستان، با تهدید قتل‌عام و زوده‌شدن از صحنه‌ی تاریخ رودرو بودند. دولت-ملت، به‌منزله‌ی تراکم‌یافته‌ترین و یکپارچه‌ترین نیروی انحصاری در برابر انحصارطلبی فرانسه و اسپانیا که از این جهت سازماندهی نگشته و بیشتر با توسل به سنت امپراطوری به‌جامانده از قرون وسطی در پی کسب نتیجه بودند، مدل کسب پیروزی بود. امانوئل والرشتاین در اثر مشهورش به‌نام «تحلیل نظام جهانی»،

با بیان اینکه نظام دولت-ملت عامل بنیادین و تعیین کننده‌ی برتری انگلستان در برابر فرانسه می‌باشد، اهمیت این واقعیت را مشخص می‌گرداند. هنگامی که خاندان اتریشی هابسبورگ ساقط گردانده می‌شود، نیروهای متفق، شکل‌گیری دولت-ملت پروس را مطرح می‌نمایند. وظیفه‌ی ایجاد اتحادیه‌ی آلمان از حالت تحت رهبری اتریش گرفته شده و به صورت سیاست اولویت‌دار پروس درآورده می‌شود. طی انقلاب فرانسه، لندن مرکز همه‌نوع مخالفت با پادشاهی‌ای می‌گردد که دشمن سنتی انگلستان بود. تشکیلات فراماسونی، نقش مهمی در انقلاب بازی می‌کند. سر پادشاه بریده می‌شود. در انقلاب‌های انگلستان و هلند که پیش‌تر از آن رخ داده بودند نیز تصفیه‌های مشابهی صورت گرفته بود. همان بازی در برابر دولت-ملت پروس که می‌خواهد به‌عنوان نیروی هژمونیک تازه‌ای به‌جای فرانسه قرار گیرد نیز انجام می‌گیرد. حتی مارکس نیز در هیأت یک مخالف در لندن ساکن می‌شود. نیروی متفق از طریق جنگ‌های جهانی اول و دوم، ادعاهای هژمونیک‌شدن آلمان را با شکست روبه‌رو می‌نماید. دلیل اصلی نسل‌کشی یهودیان که هیتلر بدان اقدام نمود، این بود که یهودیان نیروی استراتژیک سرمایه‌شان را به طرفداری از انگلستان به‌کار بسته و در شکست آلمان نقش مهمی را بازی کردند. همان اتفاق و هم‌پیمانی، بعدها طی جنگ سرد، از راه شکل‌بندی‌های نوینی ادعاهای هژمونیک روسیه را نیز با شکست روبه‌رو گرداند. با این روند، شکی نباید به دل راه داد که اگر ادعای هژمونیک‌شدن چین که فعلاً فرضیه‌های فراوانی در مورد آن مطرح است سر برآورد، به احتمال بسیار به همان عاقبت دچار خواهد گشت.

امروزه بیش از دوپست دولت-ملت، در سازمان ملل متحد که مرکز آن شهر نیویورک است، نمایندگی می‌شوند. می‌دانیم که سازمان ملل متحد به پیشاهنگی همان متفقان عمل می‌نماید و حداقل بدون تأیید متفقان مذکور، حتی یک تصمیم نیز اتخاذ نمی‌کند.

مجدداً بایستی بگویم که صهیونیسم یا یک نیروی دیگر یهودی این دوپست دولت-ملت را اداره نمی‌نماید؛ اما تمامی دوپست دولت مذکور (و از جمله دشمنان جان آنان یعنی دولت-ملت‌های ایران و عرب نیز) با پارادایم ملی‌گرایی یهودی بنیانگذاری شده و چهارصد سال است که کنترل‌شان در

دست همان هسته‌ی متفق می‌باشد. حتی اگر در میان نخبگان یا قشر ایت دولت-ملت‌ها هیچ یهودی‌ای وجود نداشته باشد نیز، چه از لحاظ پارادایمیک و چه به دلیل تدابیر محسوس متفقان، حوزه‌ی عملکرد مستقل‌شان بسیار محدود می‌باشد. تا زمانی که اعمال انجام‌شده از سوی آن‌ها با قالب‌های ساختاری و ایدئولوژیک سنتی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی چهارصد ساله سازگار باشد، مسئله‌ای پیش نمی‌آید و می‌توانند به راه‌شان ادامه دهند. عاقبت هر دولت-ملتی که به قول جرج دبلیو بوش به موقعیت «دولت متمرّد و عاصی» بلغزد، دقیقاً همانند عاقبت افغانستان طالبان، عراق صدامی و ده‌ها نیرو و دولت دیگری خواهد گشت که در تاریخ موجودند. پدیده‌ای که نظام بین‌المللی و استاتوی سازمان ملل متحد گفته می‌شود، همین است.

حتی روسیه‌ی شوروی هفتاد ساله نیز تنها هنگامی به نظام الحاق گردید که سازگاری و همخوانی کاملی با ضروریات مدرنیته‌ی کاپیتالیستی نشان داد. چین زود هنگام‌تر الحاق گردانده شد. آشکار است که نظام توان خویش را از دو نیروی استراتژیکی کسب می‌کند که از آغاز تاکنون سعی بر بازگویی‌شان نمودم. در هر دو نیز، یهودیت از حیث تاریخی و امروزی، موقعیتی نزدیک به تعیین‌کنندگی دارد. عناصر نیروی استراتژیک ایدئولوژیک عبارتند از صنعت فرهنگی، سرمایه‌ی روشنفکری و رسانه‌ها. این عناصر نیروی ایدئولوژیک، محتوایی ملی‌گرایانه، دین‌گرایانه، علم‌گرایانه و جنسیت‌گرایانه دارند. عناصر نیروی استراتژیک مادّی عبارتند از ساختاربندهای انحصار تجاری، صنعتی، مالی و قدرت. هم‌پیمانی بین‌المللی دولت-ملت‌ها به‌مثابه‌ی نظام‌های دولتی، بیانگر ساختار رسمی است. نباید خودِ حوزه‌ی غول‌پیکر دو نیروی استراتژیک را با نمود رسمی دولت‌ها و نظام‌هایشان اشتباه گرفت.

افزودن یک ارزیابی خلاصه‌وار در ارتباط با یهودیت آناتولی، حائز اهمیت می‌باشد. در این موضوع، به‌طور چکیده‌وار به وضعیت یهودیان در اعصار اولیه و قرون وسطی اشاره نموده بودم. مناسبات سلجوقی-یهودی و یونان-یهودی حائز اهمیت هستند. یهودیان شرق در قرون وسطی از اندلس تا آسیای میانه پراکنش یافته‌اند. دولت یهودیان خزری تُرک‌تبار، محصول همین مقطع می‌باشد. دهنه‌گرایی [یا ارتداد] و یهودیت آشکار، در کشورهای مسلمان ممنوع نگشته و یهودیان به‌واسطه‌ی نیروی مادّی و ایدئولوژیک سنتی‌شان،

به‌ویژه در حوزه‌های استراتژیک قدرت‌ها و دولت‌ها، مؤثر می‌باشند. موقعیت‌شان در تجارت و بانک‌داری، نازل‌تر از مورد موجود در غرب نیست. یهودیان که چالش‌های سنتی با مسیحیان (مصلوب‌گشتن عیسی و رسمی شدن مسیحیت در غرب به‌عنوان اعتقاد رسمی) داشته و با تصمیم شورای لاتران در سال ۱۱۷۹ مجبور به سکونت در گتوها شدند و در ۱۳۹۱ و ۱۴۹۲ به اسپانیا تبعید شدند، هرچه بیشتر به یک سرزمین مادری برای خویش احساس نیاز نمودند. اصطلاح «ارض موعود» هنوز هم مطرح و سرزنده بود. مناسباتی که از همان دوران ترقی امپراطوری عثمانی با محافل سلطنت برقرار نموده بودند، نتایج مثبتی را به‌بار می‌آورد. هنگامی که بانک‌داری و تجارت برای عثمانیان اهمیتی فزاینده یافت، موقعیت یهودیت نیز نیرومند گردید. عثمانی‌ها پیوسته قدرت‌شان را بر روی اجتماعات مسیحی اشاعه داده و توسعه می‌بخشیدند، یهودیان نیز موقعیت‌شان در غرب و عالم مسیحی (کاتولیک و ارتدوکس‌ها) به تدریج در تنگنا قرار می‌گرفت؛ این مسئله به‌همراه خویش برقراری یک هم‌پیمانی نظیر هم‌پیمانی یهودیان با انگلستان را بین یهودیان و پادشاهان عثمانی سبب گشت. نظر مشترک این است که این هم‌پیمانی بین سال‌های ۱۵۵۰ الی ۱۶۰۰ مستحکم و نیرومند شده است. در همان تاریخ، با هلند و انگلستان که پروتستان بودند نیز هم‌پیمانی مشابهی برقرار گشت. مناسبات مذهب پروتستان، کاپیتالیسم، دولت-ملت و مدرنیته با یهودیان، موضوع مهمی است که ارزش تحقیق و پژوهش را دارد.

پاکسازی اسپانیا و شبه‌جزیره ایبری از مسلمانان و موسویان (تا سال‌های ۱۶۰۰ به پایان می‌رسد) به‌عنوان اقدامی متقابل، پاکسازی مسیحیان از آناتولی را مطرح می‌نماید. سرنوشت رومی‌ها، پونتوس‌ها، ارمنی‌ها و سُرانی‌ها که از کهن‌ترین خلق‌های تاریخی آناتولی‌اند و دارای تاریخ فرهنگ مادّی و معنوی نیرومندی می‌باشند اما زودتر از همگان مسیحی گشته‌اند، به سبب این موضوع مطرح‌شده، آغاز به معکوس شدن می‌نمایند. دو شبه‌جزیره مدیترانه یعنی ترکیه و یونان، گویی همانند یک مقابله به مثل، به‌صورت متقابل پاکسازی خلق‌ها و فرهنگ‌ها را گام به گام انجام می‌دهند. دومین گام بزرگ یهودیان بعد از گامی که بین ۱۵۵۰ الی ۱۶۰۰ برداشتند، با حزب اتحاد و ترقی (این حزب در سال ۱۸۹۰ تأسیس گشت؛ کنگره‌ی صهیونیست

نیز در همان دوران و در سال ۱۸۹۶ بنیانگذاری می‌شود) رقم زده می‌شود. قطعاً یک جناح اتحاد و ترقی، که به‌گونه‌ای مختلط با جنبش دونمه‌گرایی با مرکزیت سلانیک و بر اساس افکار شابتای زوی (از ۱۶۵۰ بدین سو) توسعه یافت، یهودی است. در ملت‌گرایی‌ای که این‌ها بر ساختند (توسط مؤینز کوهن و آرمین هرمان وامبری) «تُرک» تنها در مقام کلمه وجود دارد؛ در این جریان ترک‌گرا کردها، آلبانیایی‌ها و یهودیان بسیاری وجود دارند که مرتد [یا دونمه] و ماسون هستند. به‌عنوان یک پدیده‌ی جامعه‌شناختی، ارتباط چندانی با تُرک‌بودن ندارد. نوعی تُرک‌بودن کاملاً سیاسی، مطرح و موضوع بحث می‌باشد. تأثیر یهودیان آلمان و انگلستان که بر سر استفاده از هویت تُرک رقابت می‌کنند نیز مهم است. تاریخ آن طولانی است و در این سطور نمی‌گنجد.

نتیجتاً، یهودیان که موجودیت‌شان در آناتولی قدمتی دیرینه دارد، وقتی درس‌هایی که از تبعیدها گرفته‌اند و تجارب‌شان در امر بنیانگذاری دولت-ملت را با نیروی استراتژیک، ایدئولوژیک و مادی‌شان درمی‌آمیزند، چه در امر تأسیس جمهوری ترکیه و چه در تحول سریع آن به دولت-ملت (احتمالاً در ۱۹۲۶)، نقش مهمی را ایفا می‌نمایند. نقشی که طی سال‌های ۱۶۰۰ در هلند و انگلستان ایفا نمودند را در جمهوری ترکیه تکرار می‌کنند. بعد از دگرگونی سریع جمهوری به دولت-ملت و پاکسازی مسیحیت آناتولی، پاکسازی فرهنگی اسلام سنتی و کردها مطرح گردید (مسیحیان از نظر فیزیکی نیز از میان برداشته شدند)؛ اگر این امر تنها به‌عنوان پروژه‌ی ملت‌شدن ترک‌ها تعریف گردد، حاوی اشتباهات بزرگی خواهد بود. موضوع دامن‌دارتر بوده و ارتباط تنگاتنگی با پذیرش سرزمین مادری قبل از اسرائیل یعنی آناتولی از جانب یهودیان دارد. می‌دانیم که این موضوع در میان یهودیان بسیار مورد بحث قرار گرفت. پروژه‌ی یهودی‌ای با مرکزیت «سلانیک» یا «ادرنه» که بر مصطفی کمال آتاتُرک تحمیل می‌گردید، موضوعی است که بر آن سرپوش نهاده شده است. اما می‌توان گفت که با تأسیس اسرائیل، این پروژه اهمیتش را از دست داد. اما علاقه‌ی یهودیان و اسرائیل به آناتولی و جمهوری ترکیه، هنوز هم حالتی استراتژیک را داراست. موقعیت مصطفی کمال آتاتُرک در امر بنیانگذاری جمهوری ترکیه بحث‌ناپذیر

است. اما الوهیت بخشیدن به او علی‌رغم خواست خودش، یک داستان ایدئولوژیک یهودی است که در طول تاریخ در بسیاری از جاها نظیر آن را انجام داده‌اند. در جهانشمول‌گرایی یهودی (لوح محفوظ، تقدیر، قانون‌مداری، دترمینیسم، پیشروی‌گرایی؛ شکل متحول‌شده‌ی داستان خداسازی سومری به ادیان تک‌خدایی) الوهیت بخشیدن، پدیده‌ای است که بسیار بر روی آن کار شده و در عمل پیاده گشته است. همه نوع مفهوم‌سازی و اصطلاح‌پردازی ذهنیتی نظیر اتوپای ادبی، عصر زرین، تئوری، فرضیه و قانون چه از طرف پیامبران صورت گرفته باشند و چه از سوی روشنفکران دوران مدرنیته، ارتباط تنگاتنگی با همین سنت دارند. تا به‌صورت صحیح تحلیل نشود که در میان ترک‌ها نیز، همانند کاری که در ارتباط با تمامی خلق‌های خاورمیانه انجام دادند، چنین دگماهای هژمونیک الوهی سکولار- لائیک را بسیار بر ساخته‌اند، درک‌نمودن منطقه ناقص و دشوار خواهد بود.

البته که نیروی مادی یهودیان نیز در موقعیت استراتژیکی قرار داشت. معتقدم که مصطفی کمال آتاترک در برابر این گرایش تسلیم نگشت، اما به‌رغم مطالعه و تحقیق بسیاری که به‌عمل آورده (بی‌جهت نیست که مطالعاتش را تا به دوران سومریان و هیتیت‌ها پیش برده)، فکر نکنم آن را کاملاً تحلیل نموده باشد. شکی هم ندارم که چون در پی آن بود تا یک جمهوری خواه خوب باشد، می‌خواست این جمهوری را نه به‌صورت دولت- ملت بلکه به‌شکل دموکراسی برقرار نماید. آنچنان هم که ادعا می‌شود، ضد‌کرد و اسلام‌ستیز نبود. اما پیداست که رویکردهای لیبرال آغازینش در قبال مسئله‌ی کرد و مسئله‌ی اسلام- لائیک (لائیسیته تنها در ۱۹۳۷ است که وارد قانون اساسی می‌شود) را نتوانسته است ادامه دهد. بایستی با تأکید بیان دارم که دلیل این امر نیز محاصره‌ی شدید وی از طرف کادرهای مرتد (دوئمه) اتحاد و ترقی بود که پیرامونش حضور داشتند.

به نظر من واقع‌گرایانه نیست که کشمکش هژمونیک بین لائیک‌ها و اسلام‌یون بر روی جمهوری ترکیه که از همان سال‌های ۱۹۲۶ آغاز شده بود و با تمامی سرعت ادامه داشت، به مصطفی کمال آتاترک ربط داده شود و به‌عنوان رویدادی در راستای خواست وی ارزیابی گردد. اشارات و براهین در راستای تمایل وی به جمهوری دموکراتیک، بسیار بیشترند. معتقد نیستم که

کشمکش هژمونیک در حال جریان امروزی، منتهی به پیروزی کامل یکی از طرف‌ها بر دیگری گردد. می‌خواهم بگویم امیدم افزون‌تر شده که این بار در سرزمین آناتولی با سنت عظیم دموکراتیکش، پروسه‌ی هدف‌مند در راستای جمهوری دموکراتیک، توانایی و پیروزی کسب خواهد نمود. امیدوارم در بخش خاورمیانه‌ی دفاعیاتم که در نظر دارم به‌صورت یک جلد جداگانه حاضر نمایم، سیمای درونی مبارزه جهت برقراری هژمونی بر روی آناتولی و ترکیه را به نمایش بگذارم.

اگر یهودیت مقوله‌ای صرفاً مرتبط با کاپیتالیسم، مدرنیته و دولت-ملت انگاشته شود، رویکردی ناقص و اشتباه خواهد بود. [یهودیت] بر روی مدرنیته‌ی دموکراتیک نیز تأثیر مهمی داشته است. در طول تاریخ، یک جناح نیرومند مدرنیته‌ی تمدن دموکراتیک یهودی اگرچه نه در حد و اندازه‌ی جناح قدرت‌طلب-دولت‌گرا (پادشاهی یهودی و دولت اسرائیل)، همیشه وجود داشته و تا به امروز پیش آمده است. یهودیت محروم و دارای پیوندهای ضعیف قبیله‌ای نیز خود را همیشه در تاریخ مطرح نموده است. در روی دیگر یهودیت، از دوران فرزند ابراهیم یعنی اسماعیل که پسر جاریه‌اش هاجر بود تا یوسف که به‌عنوان برده به مصر بُرده شد، از مریم خواهر موسی تا مریم مادر عیسی و از آنجا تا روزگار امروز، نویسندگان، روشنفکران، انارشیست‌های اجتماعی، فمینیست‌ها، فیلسوفان، دانشمندان، پیامبران بسیار و خلق زحمتکش یهودی، طی مبارزه در راه مدرنیته و تمدن دموکراتیک، یافته‌ها و اختراعات بزرگی به ارمغان آورده، تئوری‌های مهمی وضع کرده، انقلاب‌های عظیمی صورت داده و آثار هنری بزرگی را آفریده‌اند. یهودیان، نیروی ایدئولوژیک و مادی‌شان را همیشه در راه انحصارات به‌کار بسته‌اند. تلاش‌ها و پیروزی‌های بسیار مهمی در راه جهانی روشن‌تر، عادل‌تر، آزادتر و دموکراتیک‌تر نیز داشته‌اند. کدام نهضت پیامبری، کدامین جنبش برادرانه، کدامین همبستگی محرومان، همچنین کدام جنبش اتوپیک، سوسیالیستی، انارشیستی، فمینیستی و اکولوژیست را می‌توان بدون یهودیان تصور نمود؟ بسیار اندک می‌توان مکاتب فلسفی، جنبش‌های علمی و هنری، همچنین مذاهب دینی‌ای بدون یهودیان را تصور کرد. بدون یهودیت و یهودیان، سوسیالیسم در مقابل کاپیتالیسم، انترناسیونالیسم در مقابل گرایش دولت-ملت، کمونالیسم در برابر

لیبرالیسم، فمینیسم در مقابل جنسیت‌گرایی اجتماعی، اقتصاد اکولوژیک در مقابل اندوستریالیسم، لائیسسیسم در مقابل دین‌گرایی، و نسبی‌گرایی در مقابل جهانشمول‌گرایی تا چه حد قابل ایجاد و توسعه می‌بود؟ آشکار است که یهودیت از نظر هر دو جهان مدرنیته نیز حائز اهمیت می‌باشد. یهودیان در مقاطع مهم تاریخی و امروزی، این اهمیت خویش را حفظ کرده‌اند. به‌رغم این امر، مسئله‌ی یهود همان‌گونه که در تاریخ وجود داشت، امروزه نیز موجودیت خویش را حفظ می‌کند. همان‌طور که در ابتدا نیز گفتم، هم ارزیابی‌ای که در آن یهودیت به‌مثابه‌ی جماعت برگزیده‌ی خداوند تلقی گردد و هم ارزیابی‌ای که یهودیت را سرمنشأ گناه‌ی بی‌انگارد، منجر به اشتباهات و خامت‌بار و تشکیلات خطرناکی خواهند شد که نمونه‌های بسیاری از آن‌ها دیده شده‌اند. به همین دلیل، بر پایه‌ی اهمیت موضوع، در سطح یک پیش‌نویس بر روی آن کار کردم. هم تحلیلات بومی و هم گلوبال، بدون توجه به واقعیت یهود، قادر نخواهند بود به اندازه‌ی کافی صحیح و نتیجه‌بخش باشند.

در پایان موضوع، می‌خواهم گفته‌ای از کارل مارکس را تکرار نمایم: مارکس گفته بود که «پرولتاریا اگر خواهان رهایی خویش است، بایستی با وقوف بر اینکه بدون رهایی‌بخشیدن جهان، این امر ممکن نخواهد بود، عمل نماید.» من نیز می‌گویم یهودیت اگر خواهان رهایی خویش است، بایستی با دانستن اینکه بدون رهایی جهان این امر ممکن نخواهد بود، نیروی استراتژیک مادی و ایدئولوژیک خویش را بر همین بنیان و مبنای کار ببندد. مدرنیته‌ی دموکراتیک در رأس همین بنیان می‌آید.



راہل محتمل مسئلہ یی ہود

مسئله‌ی یهود به اندازه‌ای که مسئله‌ی اجتماعی خاورمیانه است، در عین حال مسئله‌ی جهان نیز می‌باشد. پیگیری ردپای یهودیان در طول تاریخ، از یک نظر همانند تحقیق درباره‌ی سرگذشت «به حالت مسئله در آمدن فرهنگ خاورمیانه» است. یهودیان چرا به مسئله تبدیل شدند، چگونه پراکنده شدند، در کجاها پراکنده شدند، چه چیزهایی تشکیل دادند، با چه نتایجی روبه‌رو گشتند؟ دلایل و جواب‌های این پرسش‌ها، با داوری کردن درباره‌ی تمدن‌ها یکسان است. جهت یهودیان و مسئله‌ی یهود که در بخش‌های قبلی دفاعیاتم نیاز به پرداختن وسیع به آن‌ها را احساس نمودم، ناچار از بسنده کردن به چند قضاوت کامل‌کننده هستم.

نهاد پیامبری که مشارکت بزرگی در فرهنگ خاورمیانه داشته است، به نسبتی فراوان تشکیلی یهودی می‌باشد. بدون شک یهودیان در این موضوع از فرهنگ‌های کهن سومر و مصر و در کل از فرهنگ‌های قبیله‌ای منطقه فایده برده‌اند. اینکه یهودیان این منابع فرهنگی را به نوعی از صافی رفرم گذرانده و آن‌ها را به فرهنگ قبیله‌ای خود متحول ساخته و بدین ترتیب نمایندگی نموده‌اند، مستلزم قابلیت عظیمی است. یهودیت اساساً بیانگر این استعداد و قابلیت می‌باشد. این را گاه به پول و گاه به تسلیحات هسته‌ای متحول ساخته‌اند و بدین ترتیب موفق شده‌اند در سطح جهان مؤثر واقع افتند.

این استعدادی که یهودیان نشان دادند، نقش مهمی در سرچشمه‌ی مسئله‌ی یهود ایفا می‌نماید. اینکه خداپرستی قبیله که در تاریخ و روزگار کنونی مطرح است، در دوران مدرنیته‌ی کاپیتالیستی به‌صورت ملی‌گرایی، دولت-ملت و الوهیت‌های سکولار ارائه می‌گردد، ارتباط تنگاتنگی با یهودی‌گرایی دارد. یهودیان دقیقاً همانند آشوری‌ها، قربانی سنت‌های تمدن و مدرنیته‌ای گشتند که خودشان آن را آفریده بودند. لویاتان (هیولا) که در کتاب مقدس از آن سخن رفته، به‌عنوان واژه‌ای که استعاره از دولت است، ابداع خود آن‌هاست. اینکه لویاتان به‌عنوان دولت-ملت در مدرنیته‌ی کاپیتالیستی شکل‌بندی شده و ابتدا در شخصیت ناپلئون و سپس هیتلر جلوه‌گر شده است، ارتباط تنگاتنگی با فرهنگ الوهیت (تئولوژیک) یهودی دارد. به‌خوبی می‌دانیم که نسل‌کشی یهودیان، توسط یکی از اشکالی که همین هیولای مدرنیته به خود گرفته، انجام شده است. همچنان که در اعصار اولیه و قرون وسطی نیز رویدادهای

مشابهی، بسیار بر سرشان آمد. صداقت در قبال حقیقتی که این فرهنگ آموزانده است نیز مستلزم گفتن این نکته است که یهودیان توسط هیولایی که با دستان خود آفریدند، دچار فلاکت‌ها و بلایای عظیمی شدند. اولین اسم کتاب مقدس «خروج» می‌باشد، اولین بخش آن است. برای یهودیان مهم بوده و این اهمیت هنوز هم ادامه دارد. حداقل به اندازه‌ی خروج‌شان از مصر و قبل از آن خروج‌شان از اور (اورفا)، به خروج‌های مهمی نیاز دارند. جهت خروج از چالش‌ها و درگیری‌های تقریباً سه‌هزار ساله‌ای که در گذشته و امروزه در سرزمین قدیمی کنعان با فلسطینیان و دنیای عرب پشتیبان آن‌ها داشته و دارند، باید راهی بیابند. نظر ناقابل من به‌عنوان یک فرد اهل اورفا جهت آن‌ها این است که در عناصر مدرنیته‌ی دموکراتیک که در طول دفاعیاتم سعی بر ارائه و توضیح آن‌ها نمودم (بازداشت، دستگیری و حکمی که منجر به نوشتن این دفاعیات گردیدند، در درجه‌ی اول با دولت-ملت یهودی امروزی یعنی اسرائیل ارتباط دارد)، راه خروج و برون‌رفت را بجویند. بی‌گمان روشنفکران یهودی‌الاصل، صاحب نظرات پیشرفته‌ای در این‌باره می‌باشند. اما مسئله، تنها با صاحب‌نظر بودن حل نمی‌شود. یهودیان بایستی از طریق فرهنگ دموکراتیک خاورمیانه مجدداً به‌گونه‌ای اصولی گردهم آیند. دولت-ملت اسرائیل در ژئوپولیتیک پر از دولت-ملت خاورمیانه، همیشه در حال جنگ خواهد بود. ممکن نیست بتوان آتش را با آتش خاموش نمود. اگرچه برخورداری از پشتیبانی نیروی هژمونیک مدرنیته‌ی کاپیتالیستی به آن‌ها اطمینان می‌دهد، ولی این امر جهت چاره‌یابی و حل ریشه‌ای کافی نیست. هیچ نظامی بدون گذار از مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، نمی‌تواند امنیت ماندگاری را برقرار سازد.

بدون حل عموماً مسئله‌ی یهودی و خاصه مسئله‌ی اسرائیل، جوامع نه در خاورمیانه و نه در جهان نمی‌توانند مسائل‌شان را حل نمایند. هیچ نمونه‌ای به اندازه‌ی نمونه‌ی اسرائیل-فلسطین جهت نشان دادن اینکه تمامی رویکردهایی که رهنمودشان دولت-ملت است چاره‌ساز نمی‌باشند بلکه حادکننده‌ی مسائل‌اند، آموخته نمی‌باشد. در جنگ اسرائیل-فلسطین، دنیایی پول و خون صرف شد. از همه‌ی اینها، کلافی از مسائل حاد به ارث باقی مانده که هنوز هم برون‌رفت از آن دشوار می‌باشد. این مدرنیته‌ی کاپیتالیستی و پارادایم

«دولت- ملت» گرای آن است که در نمونه‌ی اسرائیل- فلسطین ورشکسته شده است.

یهودیان یکی از موجودیت‌های اصلی فرهنگ خاورمیانه می‌باشند. انکار آن‌ها و نسل‌کشی‌شان، ضایعه‌ای برای همگان است. به اندازه‌ی کافی آشکار گشته است که با لویاتان‌هایی که حتی خودشان را نیز دچار نسل‌کشی نمود، نمی‌توان در صلح و امنیت زندگی کرد. یهودیان نیز همانند ارمنی‌ها و آشوری‌ها، از طریق برساخت دوباره‌ی خود به‌شکل ملت دموکراتیک می‌توانند به‌گونه‌ای راحت‌تر در کنفدراسیون دموکراتیک خاورمیانه جای بگیرند. در این زمینه، پروژه‌ی کنفدراسیون دموکراتیک مدیترانه‌ی شرقی می‌تواند اندیشه‌ای نیکو جهت یک سرآغاز باشد. نگرش‌های هویتی ملی- دینی قاطع و بسته، می‌توانند در گستره‌ی این پروژه به‌سوی هویت‌هایی باز و منعطف متحول گردند. حتی اسرائیل نیز می‌تواند به یک ملت دموکراتیک باز و قابل قبول‌تر مبدل شود. بدون شک همسایگان اسرائیل نیز باید تحول مشابهی را به خود ببینند.

تنش‌ها، درگیری‌ها و جنگی‌های شدیدی که خاورمیانه دچار آن‌هاست، تحول مدرنیته را اجباری می‌گرداند. بدون ایجاد تحول در مدرنیته، نمی‌توان از مسائل ملی و اجتماعی‌ای که حاد گشته‌اند، گذار نمود. حتی چالش عرب- اسرائیل به‌تنهایی نیز جهت تأکید بر لزوم تحول مدرنیته، کافی است. اگر نظام حاکم قادر به حل مسائل بنیادین نباشد، چیزی که باید انجام داد، رو به زوال بردن نظام است. مدرنیته‌ی دموکراتیک، آلترناتیو این زوال را ارائه می‌دهد.



درباب تاسیس حماس کردی

در دوران قدرت هژمونیک نوین، رژیم جنگ ویژه را با هدف پاکسازی موجودیت و آزادی کردها هرچه بیشتر تقویت نموده و ادامه خواهند داد. در بنیان سازشی که حزب عدالت و توسعه (AKP) با ارتش و از آن طریق با قشر صاحب قدرت قدیمی رژیم انجام داد، پاکسازی موجودیت (واقعیت هستی‌شناختی) و آزادی (آگاهی و سازمان‌مندی) کردها و تداوم نسل‌کشی فرهنگی آن‌ها نهفته می‌باشد. به شکل دیگری نمی‌توانستند قدرت را به حزب عدالت و توسعه (AKP) بسپارند. در بنیان سازش میان ملی‌گرایی صهیونیستی و ملت‌گرایی ترک در سال ۱۹۲۵ نیز نفی موجودیت کردها و پاکسازی شدید نیروهای شورشی نهفته بود. در دوران حزب عدالت و توسعه (AKP) نه تنها این سازش به تمامی پذیرفته شد، بلکه با هرچه تقویت نمودن از طریق براهین و استدلال‌های اسلامی، تداوم بخشیده شده است. خلاصه اینکه مخرج مشترک هر سه جریان اصلی ملی‌گرایی (ملت‌گرایی صهیونیستی ترک، ملی‌گرایی نژادپرستانه‌ی ترک و ملی‌گرایی ترک-اسلام)، نسل‌کشی فرهنگی کردهاست. هرچند هر سه ملی‌گرایی در تمامی زمینه‌های دیگر علیه همدیگر کودتا صورت دهند و وارد منازعات خونین گردند نیز، در برابر واقعیتی به‌نام کرد همیشه موضع مشترک اتخاذ می‌نمایند. این پدیده‌ای است که آن را «قانون آهنین» رژیم فاشیستی می‌نامند. برای هیچ نیرویی که این قانون را به رسمیت نشناسد، حق زندگی و سیاست‌پردازی در درون نظام به رسمیت شناخته نمی‌شود.

اقدامات تاکتیکی متفاوت‌تری که هژمونی حزب عدالت و توسعه (AKP) به آن‌ها دست می‌زند، ضمن اینکه مغایرتی با استراتژی مشترک (پاکسازی موجودیت کردها و جنبش آزادی‌خواهی کرد) ندارد، مانورهایی تاکتیکی هستند که جهت اجرای موفقیت‌آمیزتر این استراتژی به شکلی مبتکرانه‌تر به آن متوسل می‌شود. مثلاً، رجب طیب اردوغان در سال ۲۰۰۵ در دیاربکر ابتدا با گفتن اینکه «مسئله‌ی کرد، مسئله‌ی ما نیز هست»، پشتیبانی مهمی از طرف خلق کرد دریافت داشت اما سپس در سال ۲۰۰۶ از تصویب مودیان‌هی شدیدترین قانون کردستیز تمامی ادوار جمهوری یعنی قانون مبارزه با ترور که وسیع‌تر بود و زنان و کودکان را نیز دربر می‌گیرد، احتراز نورزید. دستگیری گسترده‌ی کودکان برای نخستین بار، عملیات‌های مقابله با

KCK و حملات هوایی، از مقتضیات استراتژی مذکور می‌باشند. به‌راه انداختن انواع جنگ‌های روانی، سعی بر تشکیل یک گروه سرمایه‌دار کرد مزدور در شهرهای مهم هم جنوب و هم شمال کردستان به‌عنوان نوعی مرکز جذب، همچنین تأسیس سازمان‌های جامعه‌ی مدنی کردگرای تقلبی، از نزدیک با همین استراتژی در پیوند می‌باشد. باید آن بخش از رسانه‌های کردی که مزدوری پیشه کرده‌اند (یعنی ابزارهای جنگ ویژه) را نیز بر این‌ها افزود. بسیاری از شاخه‌های ورزشی و هنری نیز با اهداف استراتژیک مشابهی مورد استفاده قرار گرفتند. شاید هم وخیم‌ترین اقدامات، اقدام به تشکیل «حماس کردی» به‌جای حزب‌الکنترا باشد. هدف اساسی رسانه‌ها و سازمان‌های دینی، در آخرین مرحله این است که در مقابل KCK، حماس کردگرای خویش را تأسیس کنند و آن را وارد عمل گردانیده و برجسته نمایند. مثلاً در فلسطین، «حماس» که هیچ ارتباطی با مبارزه ندارد و «موساد» آن را جهت تضعیف «سازمان آزادی‌بخش فلسطین» تأسیس نمود، امروزه سازمان آزادی‌بخش فلسطین و به‌ویژه نیروی بنیادین آن یعنی سازمان «الفتح» را به آستانه‌ی پاکسازی رسانده است. سعی دارند همان مدل را در کردستان و در برابر KCK ایجاد نمایند. دبیرستان‌های جدید دینی و کلاس‌های قرآن نیز همانگونه که خودشان اعلام نمودند با همین هدف و با عجله تأسیس گشتند. وزارت امور دینی، تمامی مساجد را در خدمت پاکسازی فرهنگی قرار داده است. دین به‌تمامی سیاسی گشته و به وضعیت ابزاری تقلیل داده شده است که در نفی موجودیت کردها و مخدوش‌سازی چهره‌ی مبارزه‌ی آزادی‌خواهی به‌کار می‌رود



طرح- ساخت اسرئیل و دولت- ملت‌های عرب

طرح- ساخت اسرائیل و دولت- ملت‌های عرب

یکی دیگر از سرچشمه‌های بنیادین بحرانی که در خاورمیانه روی می‌دهد، مراحل برساخت همزمان دولت- ملت‌های عرب و اسرائیل است. هنگامی که انگلستان از اوایل سده‌ی نوزدهم آغاز به انجام عملیات‌هایی بر روی امپراطوری عثمانی نمود، شیوخ عرب را به‌عنوان چماق و ابزار حمله به کار برد. در بالکان، عالمان دینی ارتدوکس یونانی‌تبار را به کار گرفت و از رهگذر یاری به برساخت دولت- ملت یونان، به فروپاشی امپراطوری بالکان سرعت بخشید. در شبه‌جزیره‌ی عربستان - که در جنوب امپراطوری واقع گشته و بر سر راه هندوستان دارای موقعیتی استراتژیک بود- نیز فعالیت مشابهی را آغاز کرد؛ یعنی «دولت- ملت»‌گرایی عرب را از طریق شیوخی که نماینده‌ی هیرارشی فرادست عالمان دینی مسلمان بودند، مورد پشتیبانی قرار داد. طی همان دوران در زمینه‌ی کردستان نیز از طریق رهبری طریقت‌های دارای ریشه‌ی سلیمانی‌ای (به‌ویژه نقشبندی‌ها و قادری‌ها)، اقدامات مشابهی را انجام داد. کنترل تدریجاً فزاینده‌ی خود بر جنوب پادشاهی ایران را نیز توسعه داد. مرحله‌ای که ابتدا با شورش‌ها آغاز شد، بعد از جنگ جهانی اول از طریق رژیم‌های تحت‌الحمایه‌ای و بعد از جنگ جهانی دوم از طریق دولت- ملت‌های کاملاً شکل‌یافته به پایان رسید. در این بین امپراطوری عثمانی از میان رفت. خلاً بزرگی در منطقه پدید آمد یا پدید آورده شد. خود انگلستان، برعکس چیزی که در هندوستان انجام داد، مستقیماً به‌عنوان نیروی استعمارگر در منطقه جای نگرفت، اما هیچ نیروی رقیبی نیز باقی نگذاشت. خواست تا جمهوری ترکیه را در چارچوبی مشابه رژیم‌های تحت‌الحمایه‌ای عرب و در همان تاریخ (۱۹۲۰) طرح‌ریزی نماید (موضوع بحث اساسی در کنگره‌ی سیواس بر سر قیام‌بودن انگلیس یا ایالات متحده‌ی آمریکا بود). در نتیجه‌ی ایستار رادیکال مصطفی کمال، این امر به‌سوی جمهوری تغییر مسیر داده شد (این برخورد مصطفی کمال بسیار مشابه بود با اقدامات رادیکال جمهوری خواهانه‌ی موتاین‌ها، روبسپیر و رفقاییش که در انقلاب فرانسه علیه پادشاهی قانونی مشروطی که طرح انگلیس بود، صورت دادند). لیکن ماهیتاً هیچ چیزی تغییر نیافت. رژیم‌های تحت‌الحمایه‌ای عرب نیز بعد از مدتی کوتاه به دولت- ملت‌های مشابهی متحول گردیدند. استفاده از

عناوین پادشاهی یا جمهوری، ماهیت «دولت-ملت» گرای مینیمالیستی آن‌ها را تغییر نمی‌داد.

سرعت‌گرفتن ظهور اسرائیل نیز دقیقاً مصادف با این مقطع بود. علاوه بر مواردی که در بخش‌های قبلی درباره‌ی قبیله‌ی یهود بیان شدند، باری دیگر باید گفت که ریشه‌ی اسرائیل، بر این قبایل و ایدئولوژی آن‌ها (ایدئولوژی یهود-ادیان تک‌خدایی و ملی‌گرایی‌ها) استوار گردانده می‌شود. اسرائیل به‌لحاظ ماهوی عبارت است از محصول طبیعی جنگ‌های صورت‌گرفته در راه تأسیس مدل دولت-ملتی که طی ۱۵۵۰ در مسیر آمستردام-لندن به‌عنوان دولت مدرن توسعه یافت، حدود چهارصد سال ادامه داشت و اروپا را به دریایی از خون تبدیل نمود. در زمینه‌ی برساخت دولت-ملت، جریان روشنفکری یهود و سرمایه‌گرایی (کاپیتالیسم) آن همیشه نقش طلایه‌دار را ایفا نمود. اعتقاد داشتند که یهودیان تنها از طریق تجزیه‌ی امپراطوری‌های کاتولیک، ارتدوکس و اسلامی به آزادی خویش خواهند رسید و یک دولت اسرائیل-یهودی بر مبنای ایده‌های صهیونیستی برآمده از ملی‌گرایی یهودی که به‌تدریج در طول این پروسه توسعه یافتند، تأسیس خواهد شد. این فعالیت‌های معتقدانه، آگاهانه و سازمان‌یافته، قبل از جنگ جهانی اولی، در اثنای آن و بعد از آن نتیجه به‌بار آوردند. دولت-ملت جمهوری مینیمالیستی ترکیه و همراه با آن شمار فراوانی از خُرده «دولت-ملت»‌های مینیمالیستی عرب که بر روی ویرانه‌های امپراطوری عثمانی تأسیس شده بودند، فضایی را پدید آوردند که در آن، دولت-ملت یهود یعنی «اسرائیل»ی که آرمان ایدئولوژی مقدس صهیون بود به‌طور رسمی (۱۹۴۸) اعلان گشت. جمهوری ترکیه، چنان که گویی جوهره‌ی پروتو-اسرائیلی خویش را اثبات می‌نماید، اولین دولت-ملتی گشت که دولت اسرائیل را به رسمیت شناخت.

تأسیس و اعلان موجودیت اسرائیل، یک رویداد معمولی نیست. اسرائیل به‌منزله‌ی نیروی هژمون هسته‌ی هژمونی‌گرایی مدرنیت‌ه‌ی کاپیتالیستی پدید آمد که خلأ قدرت ناشی از متحول‌گرداندن آخرین نیروهای منطقه‌ای ایفاگر نقش هژمونیک یعنی امپراطوری عثمانی و شاهنشاهی ایران به دولت-ملت‌های وابسته‌ی مینیمالیستی را پُر می‌نماید. طرح-ساخت اسرائیل به‌شکل یک نیروی هژمون هسته‌مانند، مسئله‌ای بسیار مهم است. این

بدان معناست که سایر دولت-ملت‌های موجود در منطقه به میزانی که موجودیت نیروی هژمون یعنی اسرائیل را بپذیرند، مشروع دیده خواهند شد؛ در صورتی که به رسمیت نشناسند، تا سطح سربه‌راه شدن از طریق جنگ‌ها فرسوده گردانده می‌شوند و به چنان وضعیتی درآورده می‌شوند که آن را به رسمیت بشناسند. جمهوری ترکیه، مصر، اردن و برخی کشورهای حوزه‌ی خلیج چون از اولین کشورهایی هستند که اسرائیل را به رسمیت شناختند، هر کدام به‌عنوان دولت-ملتی مشروع پذیرفته شدند و در چارچوب نظام جای داده شدند. جنگ با مابقی، توسط اسرائیل و متفقانش به همراه سایر کشورها ادامه دارد. جنگ و درگیری‌ای که در چارچوب مسئله‌ی فلسطین با اعراب و در چارچوب مسئله‌ی خلیج با سایر کشورهای اسلامی صورت می‌گیرد، ارتباط تنگاتنگی با موجودیت هژمونیک اسرائیل در منطقه دارد. این درگیری‌ها، توطئه‌ها، سوءقصد‌ها و جنگ‌ها تا زمانی که هژمونی اسرائیل به رسمیت شناخته شود، ادامه خواهند یافت.

تا زمانی که طرح-ساخت هژمونی مدرنیت‌ی کاپیتالیستی در خاورمیانه به‌صورت صحیح درک نشود، این را نیز به‌صورت صحیح درک نخواهیم کرد که چرا بیست و دو دولت-ملت عرب برساخته شده‌اند. از طریق تفاسیر تاریخی راست‌گرا-چپ‌گرا، دین‌گرا-مذهب‌گرا، اتنیک‌گرا و قوم‌گرایانه‌ای که درباره‌ی استقلال‌گرایی خُرده‌بورژوازی دولت-ملت به‌عمل می‌آیند، نمی‌توان مدرنیت‌ی کاپیتالیستی طرح‌ریزی‌شده در خاورمیانه را به‌صورت صحیح تحلیل کرد. در همین رابطه، فهمیدن و درک شکل واقعی مسئله‌ی عرب (دقیقا همانند درک صحیح مسائل جمهوری ترکیه و سایر جمهوری‌ها و اجتماعات ترک)، قبل از هرچیز مستلزم درک نمودن صحیح طرح-ساخت و تأسیس هژمونی‌گرایی مدرنیت‌ی کاپیتالیستی در خاورمیانه است. با آن دسته از ذهنیت‌هایی که بر مبنای آن‌ها، تاریخ و جامعه را به‌شکل «تأسیس باشکوه و مستقل دولت-ملت» فلان کشور تفسیر می‌نمایند و همانند به استهزاء گرفتن واقعیات می‌باشند، هیچ یک از مسائل دولت و جامعه قابل درک نمی‌باشد. بنابراین همان‌گونه که مسئله‌ی عرب صرفا مسئله‌ای مربوط به اسرائیل نیست، نمی‌توان آن را به مسئله‌ی فلسطین-اسرائیل نیز تقلیل داد. اولین و عمیق‌ترین مسئله‌ای که جوامع عربی دچار آن هستند، قبل از هرچیز از تقسیم

اعراب به بیست و دو خُرده «دولت- ملت» سرچشمه می‌گیرد. این بیست و دو دولت، نمی‌توانند نقشی فراتر از سازمان‌های عامل و دست‌نشانده‌ی کلکتیو جهت مدرنیته‌ی کاپیتالیستی بازی کنند. موجودیت‌شان برای خلق‌های عرب، اساسی‌ترین مسئله و معضل است. در این چارچوب، مسئله‌ی عرب مسئله‌ای است مرتبط با طرح- ساخت و تأسیس مدرنیته‌ی کاپیتالیستی در منطقه. تنها در این چارچوب یعنی در ارتباط با اسرائیل به‌مثابه‌ی نیروی هژمونیک مدرنیته‌ی سرمایه‌داری در منطقه، می‌توانند مسائلی داشته باشند.

اما فراموش نکنیم نیروهایی که اسرائیل را بر ساختند همان نیروهایی هستند که بیست و دو دولت- ملت عرب را بر ساختند. بنابراین رابطه و چالش آن‌ها با اسرائیل در حکم استتار [واقعیات] است. ماهیتا چون آن‌ها نیز در همان نظام هژمونیک سهیم‌اند، بنابراین چالش‌های مزبور حتی اگر قوی هم باشد تنها وقتی که شهامت برون‌رفت از مدرنیته‌ی کاپیتالیستی نشان داده شود، می‌تواند حاوی معنا باشد. نمی‌توانی هم در چارچوب همان هژمونی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی باقی بمانی و هم اسرائیل را به رسمیت شناسی! دیپلماسی نقاب‌دار و متقلبانه، از انکار نمودن همین واقعیت سرچشمه می‌گیرد. تمامی رویکردهای ملی‌گرایانه‌ی اسلامی اعم از اسلام رادیکال، اسلام میانه‌رو و اسلام شیعی که می‌خواهند جایگزین مدرنیته‌ی کاپیتالیستی گردانند، تنها عبارت از یک جریان متقلبانه‌ی بزرگ می‌باشند. زیرا این اسلام‌گرایی مشتقی از ملی‌گرایی است که از آغاز سده‌ی نوزدهم به بعد تحت هژمونی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی توسعه یافته، پیوندی با تمدن اسلامی نداشته و یک ابزار ایدئولوژیکی کاپیتالیسم است که آن را مختص به کشورهای اسلامی موجود در خاورمیانه ایجاد نموده‌اند. جریان‌ات اسلام‌گرایی سیاسی دو بیست سال اخیر، قادر به ایفای نقشی فراتر از عاملیت و دست‌نشانده‌ی نقاب‌دار برای هژمونی کاپیتالیستی نبوده‌اند، زیرا آن‌ها را در چارچوب مدرنیته‌ی کاپیتالیستی بدین‌گونه طرح‌ریزی کرده و وارد عمل نموده‌اند. اینکه در دو بیست سال مزبور نقشی فراتر از عمیق‌ترسازی مسائل ملی و اجتماعی خاورمیانه ایفا نمودند، تصدیقی بر همین واقعیت است. از موانع اصلی ایدئولوژیک و سیاسی پیش روی کمونالیسم و ملی‌خواهی دموکراتیک می‌باشند. اسلام فرهنگی، موضوعی متفاوت است؛ اینکه در چارچوب سنت اقدام به دفاع و صیانت از آن

اسلام شود، دارای وجهی بامعنا و مثبت است. درگیری‌های «عرب-اسرائیل» و «فلسطین-اسرائیل» اگر قادر نشوند از چارچوب مدرنیته‌ی کاپیتالیستی گذار کنند، تنها به درگیری موش و گربه شباهت خواهند داشت. چیزی که به‌عنوان نتیجه آشکار می‌شود، به‌هدر دادن حدوداً صد ساله‌ی انرژی حیاتی همه‌ی خلق‌های عرب از طریق این درگیری‌هایی است که نتیجه‌اش از قبل معلوم است. اگر این درگیری‌ها ایجاد نمی‌شدند، تنها از طریق درآمدهای نفتی می‌توانستند عربستانی را بسازند که هم‌وزن ده ژاپن باشد. مهم‌ترین نتیجه‌ای که از این گفته استنباط می‌شود، این است که نظام‌مندی دولت-ملت در خاورمیانه برخلاف آنچه ادعا می‌شود سرچشمه‌ی حل مسائل اساسی ملی و اجتماعی نیست، برعکس در حکم منبع ایجاد مسائل، حادث‌تر نمودن و ژرف‌سازی مسائل و رساندن‌شان به چنان حالتی است که نمی‌توان از پس‌شان برآمد. دولت-ملت، مسئله حل نمی‌نماید، مسئله می‌سازد. حتی فراتر از آن، همان سیستم نه‌تنها ابزار درگیرنمودن و فرسودن نیروی دولت‌های خاورمیانه است بلکه ابزار درگیرسازی جوامع تا حد فرسوده‌نمودن توان آن‌ها نیز هست. واقعیت عراق، صحت این نظر را به‌غایت عالی تصدیق می‌نماید. در اینجا نمی‌توانیم مسئولیت را تماماً به مدرنیته‌ی کاپیتالیستی نسبت دهیم. ایدئولوژی‌ها و سازمان‌های سیاسی اسلام‌گرا و چپ‌گرا (سوسیالیستی رئال) که تحت نام حلال مسائل و نجات‌بخش سر برآوردند نیز، دست‌کم به اندازه‌ی عناصر ناقل مدرنیته‌ی کاپیتالیستی (Jön Türk, Jön Kürt, Jön Arap, Jön Fars) یعنی ترک‌های جوان، کردهای جوان، اعراب جوان و فارس‌های جوان) مسئول می‌باشند. حدوداً یک قرن است که هیچ‌کدام از روش‌ها و برنامه‌هایی که به خلق‌هایشان پیشنهاد نموده‌اند، موفقیت‌آمیز نبوده است؛ همچنین این‌ها فراتر از خدمت به بر ساخت منطقه‌ای مدرنیته‌ی کاپیتالیستی و به‌کارگیری شدن‌شان بر این مینا، قادر به ایفای نقشی نبوده‌اند. نمی‌توانیم نقش این واقعیات را در چارچوب ایدئولوژی‌ها و سازمان‌های سیاسی «دولت-ملت» گرای عرب نیز انکار نماییم.

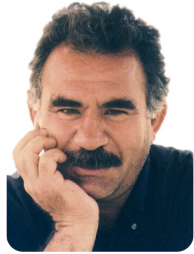
مسائل اعراب نیز همانند مسائل ترک و ترکیه، مسائلی غیرقابل حل نمی‌باشند. در اینجا سعی می‌شود که مسائل حول دو محور اصلی مورد

تحلیل قرار گیرند و حل شوند: محور اولی عبارت است از افزایش‌دهی سهم دولت و جامعه‌ی خویش در چارچوب همان نظام، ایجاد درگیری‌های هدایت‌شونده و کنترل‌شده در راستای این هدف و بدین ترتیب کسب نتیجه. این همان نتیجه‌ای است که دولت-ملت‌های عربی و ازجمله سازمان آزادی‌بخش فلسطین، در پنجاه سال اخیر از طریق روش درگیری‌ای که آزموده‌اند، می‌خواهند بدان برسند. دیر یا زود سعی خواهند کرد این محور را از طریق معاهداتی نظیر «کمپ دیوید» که با مصر منعقد گشت، کامل نمایند. اما این راه فراتر از هرچه حادث‌نمودن مسائل اجتماعی عرب و سوق‌دهی اجباری به سمت راه‌حل‌های رادیکال، بیانگر هیچ معنای دیگری نیست. این راه می‌تواند «دولت-ملت» گرایان الیگارشیکی عرب که متکی بر نفت خام هستند را ارضا نماید؛ اما به هیچ وجه نمی‌تواند مطالبات بسیار عمیق اقتصادی و دموکراتیک خلق‌های آن‌ها را برآورده سازد. خلق‌های عرب دارای مسائل اقتصادی و دموکراتیک بسیار بزرگی هستند که در طول تاریخ روی هم تلنبار شده‌اند. دولت-ملت‌های عربی که اقمار و دنباله‌روهای مدرنیته‌ی کاپیتالیستی می‌باشند، نه‌تنها این مسائل را حل نمی‌کنند بلکه حتی نمی‌خواهند واژه‌ی حل را بر زبان آورند. مسائل که به‌طور مستمر حاد و دشوار گردانده شده و از طریق درگیری‌های دینی و مذهبی پنهان‌شان می‌نمایند، به چنان سمت‌وسویی جهت‌دهی می‌شوند که نظیر آنچه در نمونه‌ی عراق دیده شد، یا تا حد آخر منجر به تحلیل‌رفتن، فروپاشی و درگیری خواهند شد یا راه‌حل‌های ریشه‌ای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ملی دموکراتیک را الزامی خواهند نمود.

دومین محور اصلی در زمینه‌ی حل مسائل اعراب، تنها بر مبنای گذار از مدرنیته‌ی کاپیتالیستی می‌تواند مطرح باشد. در این وضعیت، گسست از نظام مطرح می‌گردد. باید به‌خوبی دانست که رادیکالیسم اسلامی یا اسلام سیاسی قادر به تشکیل مدرنیته‌ی ال‌ترناتیو نیست. اسلام به‌مثابه‌ی فرهنگ، تنها در چارچوب حیات مدرنیته‌ای که ال‌ترناتیو مدرنیته‌ی کاپیتالیستی باشد می‌تواند ایفای نقش نماید. پارادایم مدرنیته‌ای که متناسب با واقعیت تاریخی و اجتماعی تمامی خلق‌های خاورمیانه باشد، برای خلق‌های عرب نیز قوی‌ترین و صحیح‌ترین گزینه است. برای خلق‌ها، مدرنیته‌ی ال‌ترناتیو

عبارت است از مدرنیته‌ی دموکراتیکی که همیشه علیه مدرنیته‌ی کاپیتالیستی در حال مبارزه می‌باشد و از کلیت ملت دموکراتیک و جنبش‌های سوسیالیستی، اکولوژیستی، فمینیستی و فرهنگی متشکل است.

در چارچوب مسائل اعراب، آن دسته از مسائل که اهمیتی درجه دوم دارند در ارتباط با موجودیت اسرائیل می‌باشند. دیدگاه مبتنی بر ملی‌گرایی، اسلام‌گرایی و «دولت-ملت» گرای عربی که اعراب نسبت به اسرائیل دارند، توسط خودِ هژمونی ایدئولوژی اسرائیل-یهود هدایت شده است؛ در محدوده‌ی ترسیم‌شده توسط ایدئولوژی و دولت اسرائیل-یهود باقی مانده است. هرچه در چارچوب همان مدرنیته باقی بماند، برای هژمونی اسرائیل که دارای جمعیت اندکی است، نمی‌تواند بیانگر نقشی فراتر از عروسک خیمه‌ش‌بازی باشند. خود اسرائیل نیز نخواهد توانست از اسارت مدرنیته‌ی کاپیتالیستی که ساخته‌ی دست خودِ اوست، رهایی یابد. اسرائیل تا وقتی در وسط دریای اعراب، موجودیت نیروهایی که هر لحظه آماده‌ی غرق کردن وی هستند را در پیرامونش حس نماید، از اینکه با توسل به برتری تسلیحات تکنولوژیک - و از جمله بمب اتم- از خودش دفاع نماید، به هیچ وجه امتناع نخواهد ورزید. اسرائیل یا تحت هژمونی خویش یک موازنه‌ی دولت-ملت خاورمیانه‌ای صلح کرده با اسرائیل را ایجاد خواهد نمود که به سبب دلایلی که بازگو شد می‌بینیم این امر چقدر دشوار است؛ یا اگر می‌خواهد از اسارت سیستمی که خودش آن را به وجود آورده رهایی یابد، باید ریسک گذار از مدرنیته‌ی کاپیتالیستی را متقبل شود. مدرنیته‌ی دموکراتیک، در جنگل خاورمیانه نه تنها برای مسئله‌ی یهود بلکه برای مسئله‌ی دولت اسرائیل نیز - که اطرافش توسط هیولاهای ملی‌گرا و دین‌گرای ساخته‌ی دست خودش در چنبره قرار گرفته- گزینه‌ای است حاوی راه‌حل ماندگار.



رهبر آپو در مورد سازمان‌های فلسطینی

وقتی با سازمان‌های فلسطینی رابطه برقرار نمودیم، مدت‌ها بود که تحت تأثیر مدرنیته‌ی کاپیتالیستی از خودبیگانه شده بودند. اما همچنان جوّ انقلابی در روحیه‌ی رزمندگان‌شان وجود داشت. سهم‌شان در تکوین نظامی PKK قابل انکار نیست. لیکن نکته‌ی تلخ این است که این رابطه قادر به درهم‌شکستن ذهنیت کاپیتالیستی موجود در آن‌ها نشد. منافع روزمره‌ی کوتاه‌مدت، رابطه‌ی دیالکتیکی‌ای را که می‌توانست معنای بسیار بزرگی داشته باشد، عقیم گذاشت. فرماندهان فلسطینی می‌خواستند قبیله‌ی جنگی ما را که با هزار دردسر گرد آورده بودیم، همانند سربازان مزدبگیری به کار ببرند که خودشان مدل آن را ایجاد کرده بودند. اجازه‌ی این امر را ندادیم؛ از روح و مقاومت انقلابی‌مان به هیچ وجه امتیاز ندادیم و کوتاه نیامدیم. چیزی که به فلسطینیان گفتیم، دقیقاً همان چیزی بود که به انقلابیون ترک گفتیم؛ همانند کمال پیر می‌گفتیم: «تا انقلاب گردستان صورت نگیرد، نه رهایی ترک‌ها، نه اعراب و نه هیچ یک از خلق‌های خاورمیانه نمی‌تواند میسر باشد». این‌گونه می‌توانستیم نقش تاریخی و انترناسیونالیست خویش را ایفا نماییم. با این وجود، باز هم جهت وظایف انقلابی ملموس منطقه، در سطح نمونه جوابگو شدیم. در مقابل اسرائیل حمله‌ای ویژه انجام ندادیم، اما طی حمله‌ی اشغالگرانه‌ی اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲، به سهم خویش مقاومتی حماسه‌آفرین نشان دادیم و ده تن از رفقای‌مان در این رویداد شهید شدند. یادبود این شهیدای‌مان، سرچشمه‌ی تغذیه‌کننده‌ی اصلی بیست سالی بود که در آنجا طی کردیم. آن‌ها هیچگاه فراموش نمی‌شوند و نمی‌توان ارزش‌شان را کوچک شمرد. این شهیدای جاویدمان، ارزش‌های راستین انترناسیونالیستی ما می‌باشند.



گره‌گور اسرائیل-فلسطین عبدالله اوجلان

گره‌گور اسرائیل-فلسطین، به همان میزان گره مسائل افغانستان و پاکستان، و در ارتباط با این‌ها تمامی جغرافیای مسلمان آفریقا و فرهنگ اسلامی‌ای که از آسیا و روسیه تا چین و هندوستان ادامه دارد، جملگی در جستجوی مرکز چاره‌یابی و حل دموکراتیک مورد نظر خویش می‌باشند. در مرحله‌ای که بدان رسیده ایم، چاره‌سازترین مسیر مرکزی، مسیر دیاربکر- اربیل است؛ یعنی مسیر چاره‌یابی دموکراتیک انقلابی مرتبط با عراق- ایران- سوریه- ترکیه و بنابراین خاورمیانه؛ مسیری که قلب مزوپوتامیای شمالی و جنوبی که تاریخ انسانیت موارد بسیاری را مدیونش است در آن می‌تپد!

(برگرفته از ماهنامه تبیین دموکراتیک)

مرکز انتشارات پژاک

پاییز ۱۴۰۲